

ملک شاه نظرزادہ میرداود زاوردیان

نخستین فرستادہ ناپلیئون بایران

نوشتہ :

اسماعیل رائین

بها : ۳۵ ریال



بخش از انتشارات توس اول خیابان دانشگاه ، تهران

۱۳۳۴
ثبت کتابخانه ملی ۵۲۹۹۱۳

ملک شاہ نظر زادہ میر داود
زاوردیان

نخستین فرستادہ ناپلئون بایران

نوشتہ :

اسماعیل رائین

● این کتاب در یک هزار نسخه بهزینسه‌غوکاس کاراپتیان بچاپ رسیده‌است.

● چاپ : چاپخانه مازگرافیک

● تصحیح : با تشکر فراوان از غفور ارشقی

● گراور : گراورسازی مهرایران



ملک‌شاه نظرزاده میرد اود ز اور دیان بانسان و حمایل شیرو خورشید
عکس : از مجموعه یحیی ذکاء

هدیه‌ای به دو فرشته سفیدپوش ارمنی «روزیک
گاسپاریان» و «ژنیک میرزایان» که در هفتمین حمله
قلبی در بازگشت بزندگی مرا یاری کردند.

اسماعیل رائین

تهران - مهرماه ۱۳۵۲



ملکشاه نظر و خواهرزاده‌اش خاجا طور آوانسیان - پاریس ۱۸۱۶

«... یکی از سفرای ایران بنام میرد او دزاده که در سنه ۱۸۱۶ بدربار لوئیزی ۱۸ اهرام شده بود، برادر زاده خود را نیز همراه برده بود. این جوان در اندک مدتی، ترقیات فوق‌العاده‌ای کرد. زبان فرانسو را بخوبی تکلم می‌نمود. و چون مدام دوا ندیشه جمع‌آوری مدهای از صنعتگران بود، که آنها را بوطن خود ببرد، خانمی از او تقاضا کرد که او و نیز دو عدا و همراهان محسوبه دارد. جوان فکور سائس او را گفت: «خیر خانم، کسانی که را که ما به بردنشان محتاجیم راضی نمی‌شوند، و کسانی که خود مایل به آمدنند، ما کمتر به وجودشان محتاجیم!»

از کتاب «مسافرت بایران» نوشته «موریس دو کوکژ بوئه ترجمه محمود هدایت» - صفحه ۵۸
عکس از: علی‌مشیری - مجموعه تالار مجمر

پیش گفتار

قرن نوزدهم، سرآغاز عصر دگرگونی و تغییر سیمای جهان - بویژه در اروپا - بود، که در آن زمان مرکز ثقل فرهنگ و تمدن، پایگاه پیشرفت انسان و زادگاه همه پیشرفتهای فکری، صنعتی، هنری و اجتماعی بشمار می آمد.

انقلاب کبیر فرانسه، طومار روابط اجتماعی کهن را درنوردید و اندیشه آزادی و وزیر و زبر ساختن همه بنیادهای اجتماعی و ظالمانه پیشین را پی ریزی کرده بود. و سربازان ناپلئون بناپارت، این افکار و اعتقادات جدید را، از قلب سیبری، تا پشت دروازه های مصر گسترش می دادند.

در آن زمان ایجاد مناسبات و گسترش روابط با اروپا (که عموماً فقط کشور فرانسه را شامل می شد) ضابطه و معیاری برای تلاش در زمینه پیشرفت و رسیدن به قافله تمدن محسوب می شد. و واقعیت نیز جز این نمی توانست باشد، که ملل دیگر با بهره گرفتن از تجربیات آن ملت، خویشان را در مسیر پیشرفتهای سریع دوران قرار دهند.

این دوران تابناک تاریخ اروپا، متأسفانه مصادف بود، بایکی از تاریکترین ادوار تاریخ ایران. بدین معنی که حکومت قاجاریه آن چنان تاری از عقب ماندگی، خرافات، سودجوئی و بی تفاوتی

نسبت به سرنوشت مردم و مملکت، دور خود تنیده بود، که راه را بر هر گونه حرکت مثبتی می‌بست. در آن ایام که اروپا چهار اسبه بسوی تمدن جدید می‌تاخت، زعمای قوم در ایران، غرق در لذت‌های پیش پا افتاده و اغلب کثیف خود بودند، و هنگامیکه اندیشمندان فرانسه، هر روز دهها کتاب و رساله در زمینه آزادی انسان و طرق نوین پیشرفت ارائه می‌دادند، اینان بر مل و اصطربلاب پناه برده، سر کتاب باز می‌کردند و یاد «سرسره» های معروف (منسوب به فتحعلیشاه) شب و روز می‌گذرانند. بدین ترتیب اگر یکی از عوامل عقب ماندگیها و مشکلات بعدی ایران را، اینگونه بی‌خیالی‌ها و خواب‌خرگوشی زعمای قوم بدانیم، سخنی بخطا نگفته‌ایم.

البته در همان دوران نیز، در ایران بودند افرادی که با اندیشه‌های آزادمنشانه، ملی و بشردوستانه خویش، خواهان ایجاد ارتباط با اروپا و بهره‌گرفتن از تجربیات آنان بودند. که در راس آنها باید از میرزا تقی‌خان امیر کبیر، صدراعظم روشن فکر و ایران دوست یاد کرد. و حتی قبل از او، مردان نامدار و گمنام دیگری نیز در این راه گام برداشته‌اند، که اگر کارشان مورد بهره‌برداری کامل قرار می‌گرفت و به نتایج دلخواه می‌رسید، ایران، خیلی زودتر از زمانی که قهراً در مسیر تمدن مغرب زمین قرار گرفت، بمراحلی از رشد و پیشرفت دست می‌یافت. نمونه برجسته اینگونه افراد «ملک‌شاه نظرزاده میرداود زاوردیان» است، که در این جزوه با شرح حال و چگونگی فعالیت‌های او آشنای شویم.

با توجه به آثاری که صاحب این قلم در زمینه معرفی برادران ارمنی تهیه و تدوین کرده است، ممکن است این توهّم پیش‌آید

که نویسنده، نسبت با رمنیان نظری خاص دارد، که این نظر مثلاً شامل برادران زردشتی، آسوری، کرد، ویا آذربایجانی و ... نمی‌شود. حال آن که حقیقت امر جز این است. نگارنده را همواره اعتقاد بر این بوده است، که معرفی افراد و گروههای خدمتگزار در گذشته، موثرترین اقدام برای تشویق و ترغیب خادمین راستین امروز و آیندگان است.

کسی که امروز با زیرپا نهادن منافع و مصالح ملت خویش بخدمت اجنبی‌تن در می‌دهد، اگر بداند و آگاه باشد، که فردا نامش در لیست «حقوق بگیران ...» منتشر خواهد شد و این امر بدنامی ایل و تبار و فرزندان او را بدنبال خواهد داشت، طبیعی است که در تصمیم خود تجدید نظر خواهد کرد. بهمین سبب فردی که احساس می‌کند خدمات و تلاشهای وطن پرستانه و انسان دوستانه‌اش پنهان نمی‌ماند و سرانجام روزی بنحوی منعکس شده، مورد تجلیل قرار خواهد گرفت، در راه خود پابرجا تر و استوارتر خواهد ماند.

نکته اینجاست که برادران ارمنی ما، بخاطر نزدیکیهای فکری، معنوی و اجتماعی که با اروپائیان داشتند (بیشتر از همه گروههای دیگر) طبعاً در اخذ مظاهر عالی تمدن «فرنگ» در ایران نیز پیشقدم بودند و زمانی که در نتیجه پاره‌ای تعصبات حتی بردن اسم «فرنگ» و «فرنگی» گناهی غیرقابل بخشایش جلوه می‌کرد،^۱ اینان ضمن ارتباط با اروپائیان، بتدریج مظاهر ارزنده تمدن آنرا در ایران گسترش می‌دادند، که ایجاد نخستین دستگاه چاپ دستی (توسط خاچاطور گیساراتی در کلیسای وانک)

۱ - سالیان سال گروهی از متعصبین «گوجه فرنگی» را حرام و نجس می‌دانستند، زیرا عنوان «فرنگی» که بدنبال «گوجه» می‌آمد، آنرا وابسته به اروپائیان، افراد خارج از «دین و در نتیجه «نجس» و «حرام» می‌کرد ...!

وسپس وارد کردن ماشین چاپ و دست زدن بانتشار کتب چاپی
ومانند اینها ... نمونه‌هائی از اقدامات مترقیانه آنانست.

«ملك شاه نظر» اولین دیپلمات ایرانی است، که توانست
بدربار ناپلئون راه یابد، و آنچنان شایستگی و تدبیری ازخود
نشان دهد، که بعنوان نماینده ناپلئون بناپارت بدربار فتحعلیشاه
اعزام شود و باینکه مدت‌ها درباریان قاجار، وی را تحویل
نمی گرفتند، ازاینسوی نیز چنان اعتماد همگان را جلب کند که
باتفاق میرزا رضا قزوینی - بعنوان یکی از نخستین دیپلمات‌ها
ونمایندگان ایران در اروپا، بفرانسه اعزام گردد.

بی‌هیچ تردیدی، هدف همه کوششهای «ملك شاه نظر»
این بوده است، که بادرک درست واقعیات و آگاهی براین حقیقت
که تنها راه هماهنگ شدن باقافله تمدن، ایجاد مناسبات با اروپاست،
ایران را نیز - که در آن زمان یکی از کشورهای ایدآل ومورد
اعتمادارمنیان بود - بافرانسه پیوند دهد.

اگر توجه داشته باشیم که «ملك شاه نظر» حتی نوزده سال
قبل ازاینکه فتحعلیشاه فرمان وزارت امور خارجه میرزا
عبدالوهاب خان نشاط را به سمت «انتظام مهمات وزارت» صادر
کند، یعنی دوده قبل از آغاز روابط رسمی ایران و اروپا،
ودرسال ۱۸۲۰ میلادی (ذیحجه ۱۲۳۶ هجری قمری) چنین
ماموریتی راعهده دار شده، و برای اولین بار، قدم در راهی
کاملانا شناخته نهاده است، بیش ازپیش براهمیت کار او واقف
می شویم.

اینکه، اولین دیپلمات ارمنی ایران، تاچه حد در انجام
مأموریت خود توفیق یافت، مطلبی است که در متن جزوه
آمده است. اما اگر باثرف بینی و تعمق به متن رویداد بنگریم،

درمی یابیم که حتی موفقیت یا شکست در این مأموریت، اهمیت چندانی ندارد و تحت الشعاع کار ابداعی و آزمایش نشده «ملک شاه نظر» قرار می گیرد. بدین معنی که اهمیت کار بیشتر در آنست که در چنان دورانی، یکنفر دست بکاری این چنین ناآزموده بزنند. آنهم در محیطی که اکثریت قریب باتفاق مردم آن حتی از شنیدن اسم فرنگ و اروپا وحشت می کردند... با توجه باینکه مسافرت از ایران به فرانسه و بالعکس، در آن دوران بمراتب دشوارتر از سفرهای امروز بدور کره زمین یا به قلب افریقا و جنگلهای آمازون بود.

شاید در همین مختصر، انگیزه نگارنده از انتشار این شرح حال و جزوه کوچک روشن شده باشد، هر کس در هر مقام و موقعیت، در هر شرایط زمانی و مکانی، باین آب و خاک و مردم آن خدمت کرده باشد - اعم از ارمنی و مسلمان، یازردشتی و آسوری - شایسته آنست که نامش زنده بماند. و اینگونه یادآوری و تجدید خاطره ها، حداقل وظیفه ماست در قبال دینی که از آنان بگردن داریم. امید که در پرتو تحقیق، فعالیت و جستجوی جوانان میهن دوست، روزی غبار فراموشی از سیمای درخشان همه خدمتگزاران و زنان و مردان گمنامی که زندگی خود را وقف پیشرفت و تعالی این ملت کرده اند زدوده شود. و امید که ما و فرزندانمان نیز، اینگونه تلاشها را ارج نهیم، و بیاموزیم که چگونه در هر شرایطی و در هر مقام و موقعیتی می توان خدمتگزار بود و قدمی در راه مردم و مملکت برداشت.

اسماعیل رائین

فروردین ۱۳۵۲

زندگینامه ملک شاه نظر

«ملک شاه نظرزاده میرداودزاوردیان» نخستین دیپلمات ارمنی است که در دوران سلطنت فتحعلیشاه در سال ۱۲۱۵-ه.ق. (۱۸۰۱-م.) باتفاق میرزا رضا قزوینی بدربار ناپلئون عزیمت کرده است. گرچه تاکنون تاریخیچه دقیقی از ماموریت سفرای اولیه ایران و چگونگی تاسیس وزارت امور خارجه نوشته نشده، بااین حال می توان «میرداود زاوردیان» را جزء نخستین دیپلماتهای ایران در دربار اروپائیان دانست. آنچه که در انتصاب میرداود بسمت نماینده اعزامی و دیپلمات در دربار ناپلئون جلب توجه می کند، اینست که وی این سمت را نوزده سال قبل از اینکه فتحعلیشاه فرمان وزارت امور خارجه میرزا عبدالوهاب خان نشاط را به سمت «انتظام مهمات وزارت» صادر کند (ذیحجه

۱۲۳۶ - ق - ۱۸۲۰ - م.) پیدا کرده است.

اگرچه فرمان وزارت نخستین وزیر امور خارجه ایران در سال ۱۲۳۶ (۱۸۲۰ - م.) صادر شده است، با این حال باید گفت که تصدی «سیاست خارجی ایران» از دوران حکومت صفویه، بخصوص شاه عباس آغاز گردیده است.

قبل از سلطنت شاه عباس شغل: «مجلس نویسی برای تحریر دستورات و اوامر و احکام پادشاهی در سلسله وظایف دیوانی وجود داشت»^۱ اما از دوران سلطنت این پادشاه که هجوم اروپائیان استعمارگر بایران آغاز گردید و نمایندگان دولتهای اروپائی و آسیائی بایران آمدند، شغل «مجلس نویسی» با دو وظیفه مشخص و مستقل:

۱ - مجلس نویسی

۲ - منشی الممالکی

بوجود آمد. در این دوره کلیه امور خارجی ایران بعهده منشی الممالک بود. نخستین کسی که در دوران سلطنت شاه عباس بدین سمت منصوب شد «میرزا محمد رضا منشی الممالک» بود. او مدت سی سال - در دوران سلطنت شاه عباس و شاه سلیمان - در این سمت باقی بود. در دوران پادشاهی «نادر» میرزا مؤمن سمت منشی الممالکی داشت.

از آغاز دوران سلطنت فتحعلیشاه که رفت و آمد سفرای خارجی و مبادله اسناد و نامه ها متداول شد، سیاست خارجی کماکان در شمار امور دیوانی و قضایای مهم مملکتی بود. ولی پس از قتل «حاجی ابراهیم اعتماد الدوله شیرازی»، فتحعلیشاه برای اینکه بعدها همه امور مملکت در اختیار صدراعظم ها نباشد،

۱ - نشریه وزارت امور خارجه - مقاله استاد محیط طباطبائی - شهریور ۱۳۳۹

وزیر خارجه نیز برای خود انتخاب کرد. نخستین نفر از این وزرای خارجه «میرزا عبدالوهاب خان نشاط» است که فرمان وزارت او در ذیحجه ۱۳۳۶ - ق (۱۸۲۰ م) باین شرح صادر شد:

«حکم والاشد که چون ملزوم رای ملک آراء و مقتضی مناظم دولت ابد اقتضا افتاده که هر یک از مهام معظمه دربار سلطنت رانظمی کلی باشد ... مقرب الخاقان دولتخواه قدیمی معتمد الدوله العلیه العالیه میرزا عبدالوهاب را به انتظام مهمات وزارت خارجه مخصوص داشتیم ...»^۱.

بنابراین میتوان گفت که قبل از سازمان یافتن وزارت امور خارجه، «میرداود ملک شاه نظریان» از جمله اولین دیپلماتهایی بوده که بخارج از ایران اعزام شده است، اگر چه این دیپلمات ارمنی در سیاست و اقتصاد در دوران قارجاریه مقام برجسته‌ای داشته است، متأسفانه فقط اطلاع مختصری از خانواده او و کارهای سیاسی‌اش در دست است.^۲

نوشته‌هایی که از نویسندگان و محققان ارمنی خاندان میرداماد باقیمانده است تبار و نسب «میرداود» را یکی از خانواده‌های شاهی «دوپیان» می‌رساند. در چند قرن قبل خانواده میرداود «ملیک شاه نظریان» با خانواده شاهی «دوپیان» ارمنستان نسبت پیدا کردند و نام خانوادگی خود را

۱- انشریه وزارت امور خارجه - شهر یور ۱۳۳۹

۲- نخستین تحقیق ارزنده و صحیح در باره میرداود در ایران در سال ۱۳۴۸ (۱۹۶۹) از طرف ج. گ. هانانیان محقق ارمنی در سالنامه رافی صورت گرفته است قسمتهایی از این نوشته را الک خاچاطوریان نویسنده ارمنی و معلم دبیرستان کوشش برای ما ترجمه کرده‌اند که بدینوسیله از نویسند هسپاسگزارای می‌کنیم.

از نام خواهر امیر «سپسی سالان کریا» و «ایوان اتابک» که «دویی» نامیده می‌شد گرفتند. «دوپ ذکریان» دختر شاهزاده سرکیس باشاهزاده «حسن کیا» ارمنی ازدواج می‌کند و نام خود را بر این خانواده بزرگ می‌گذارد. پادشاهی خاندان «دوپ» در قرن سیزدهم از زیر رودخانه «تاتار» آغاز میشد و تا «سوفک» به «سیونیک» در شمال شرقی دریایچه وان میرسید.^۱

یک مورخ ارمنی (اراکل تبریزی) مدعی است که اجداد و خانواده میرداود ابتدا «ملیک شاه نظریان» نامیده می‌شدند و سپس با حذف حروف «یان» نام خانوادگی خود را «ملک شاه نظر» نامیدند. اراکل می‌نویسد که در سال ۱۶۰۶ (۱۰۱۵ هـ) شاه عباس مهمان این خانواده بوده است:

«... پادشاه از تفلیس به محلی بنام «گیقاما» رفت و فرمان داد تا لشگرشاهی در آنجا رحل اقامت افکند و خود شاه در منزل «ملیک شاه نظریان» که در ده «مزرع» بود، مهمان شد. این خانواده مسیحی در ناز و نعمت فراوان می‌زیستند و در ایامی که شاه عباس در خانه آنها میهمان بود، مجلل‌ترین پذیرایی‌ها را که تا آن روز سابقه نداشت از او و همراهانش کردند. شاه عباس در مقابل این پذیرایی به «شاه نظریان» خلعت داد و شاهزادگی و «ملیکی»^۲ آن منطقه و همچنین حومه رانیز باو و برادرش بخشید و فرامینی نیز بمهر و امضاء شاه عباس بنام آنها صادر شد»^۳.

۱- رساله هانانیان.

۲- «ملیک» یا «ملیکی» در ارمنستان و قفقازیکی از مشاغل مهم دولتی هم‌ردیف «حاکم» بوده است.

۳- رساله میرداویدملیک شاه تازاریان موج. لک هانانیان

با اینکه خانواده «میرداود» در قفقاز و ارمنستان زندگی خانوادگی می‌زیستند، نمی‌دانیم که خود او در کجامتولد شده و از زندگی و کارهایش اطلاعات چندانی نداریم. یک مورخ ارمنی بنام «ارشاک آل‌بویاجیان» زادگاه او را جلفای اصفهان دانسته است. او همچنین عقیده دارد که مادر میرداود در حالیکه باردار بوده اسیر شده‌است. اما هانانیان مورخ دیگر ارمنی اسیر شدن مادر میرداود را در جلفا صحیح ندانسته و نوشته‌است:

«... این اخبار و اطلاعات که آل‌بویاجیان بدان استناد کرده صحیح نیست زیرا در سال‌هایی که میرداود متولد شده، هیچ‌داستان ویاسند تاریخی از اسارت ارامنه جلفای ایران و یا کوچ‌دادن آنها وجود ندارد. تنها در قرن هیجدهم بدستور نادر شاه اسرایی بخراسان کوچ داده شدند و در اواخر قرن هیجدهم از طرف آقامحمدشاه قاجار و بعد از فتح گرجستان، ارامنه باسارت گرفته شدند». بموجب نوشته ارشاک آل‌بویاجیان: «داویدزبانهای ارمنی و فارسی‌زاد اصفهان فراگرفت و بعد از مرگ مادرش در ۱۴ یا ۱۵ سالگی به بغداد میرود و زبان فارسی را تکمیل می‌کند. او در بغداد نیز زبان عربی یاد می‌گیرد و با فرانسویان آمیزش پیدا می‌کند»^۱.

میرداود تحت تاثیر زندگی و آمیزش با فرانسویان مقیم بغداد، فرانسه رفته و در پاریس زبان فرانسه را نیز فرا گرفته است در این سفر بوده که وی با پرفسور «هاکوپ‌شاهان‌جربدیان» استاد زبان ارمنی در دانشکده شرق‌شناسی پاریس آشنا شده و بقول «پرفسور تومانیان» همین «پرفسور جربدیان» سبب گردیده

است که ناپلئون میرداود را بایران بفرستد:

«... میرداود بعد از آموختن زبان فارسی و عربی، برای آموختن زبان فرانسوی، بکشور فرانسه می‌رود. در این ایام ناپلئون ازهاکوپ‌هاشامان جربدیان که در دانشکده شاهی ارمنی تدریس می‌کرد، می‌خواهد تا شخصی که باکشور ایران آشنائی داشته و زبان فارسی را بداند باو معرفی کند. ناپلئون باومی - گوید: «این شخص را برای اعزام بایران و انجام ماموریتی می‌خواهم» و جربدیان میرداود را معرفی می‌کند».

اما دکتر بینا عقیده دارد که «ژان فرانسواروسو» کنسول فرانسه در بغداد، طبق فرمانی که ازپاریس باورسیده بود، میرداود را - که تابعیت ایران داشته - مامور ایران و مذاکره با شاه کرده است.

چگونگی ورود میرداود بایران از راه بغداد تا ورود بایران اندازه‌ای روشن است، زیرا اکثر مورخان دوران قاجاریه در نوشته‌های خود درباره ورود او بایران و مأموریتی که داشته مطالبی نقل کرده‌اند. بنابراین نخست به نقل مآخذ فارسی می‌پردازیم و سپس تحقیقاتی را که بزبانهای دیگر شده است می‌آوریم.

میرداود در سال ۱۲۱۶ (۱۸۰۲ - م) از فرانسه به بغداد سفر کرد. او باخودنامه‌هایی از طرف مقامات دولتی خطاب به پادشاه و دولت ایران آورده بود. ورود او به بین‌الهرین مصادف با قتل عام معروف کربلا بود. در این قتل عام، ترکان و اعراب و هابی و سنی‌های عثمانی با قتل عام شیعیان - که عده کثری از

آنها ایرانی بودند یکی از فجیع ترین حوادث تاریخی را بوجود آوردند. همین فاجعه دلخراش سبب شد تا اسماعیل بیك بیات از جانب پادشاه ایران مأمور رسیدگی بقتل عام شود. او در آنجا بامیر داود آشنا شد و از مأموریتش در ایران آگاهی یافت و باتفاق بایران آمدند. محمد تقی لسان الملك سپهر نویسنده «ناسخ التواریخ» که چهار جلد از کتابش را بحوادث دوران قاجار اختصاص داده و کتابش را در سال ۱۲۷۴ (۱۸۵۷ م) بچاپ رسانیده، در این باره نوشته است:

«... بعد از قتل سکنه کربلا چنانکه مذکور شد اسماعیل بیك بیات سفیر بغداد گشت. يك تن از بازرگانان ارامنه که داود نام داشت و تجارت فرانسه می گذاشت به تردید او رفته مکتوبی چند بخط فرانسه مینمود و خود را از جانب آن دولت سفیر خواند و باتفاق اسماعیل بیك بطهران آمد، اولیای دولت ایران سخن او را استوار نداشتند و کتاب او را بکذب پنداشتند...»^۱. رضاقلیخان هدایت در روضه الصفای ناصری هنگامی که از آمدن «ژوپر» فرستاده ناپلئون بحث می کند نوشته است:

«... در سال واقعه قتل کربلا وطغیان وهابیه که در هزار و دویست و شانزده (۱۸۰۱ م) بود، اسماعیل بیك غلام بیغداد نامه برده بود. خواجه داود در صورت تجاوز در بغداد دیده دعوی کرد که من از دولت فرانسه مأمور بایرانم و با اسمعیل بیك بیات بدار السلطنه آمد. چون خط فرانسه خواندن در ایران متداول نشده بود از نوشته های او عقده حل نگشت و در دعاوی او شبهه داشتند همچنان جوابی سرسری نگاشته و داود را لقب خانی دادند و فرستادند...»^۲.

۱ - پرفسور توماتیان - رساله فرانسه

۲ - جلد اول - باهتمام جهانگیر قائم مقامی - سال ۱۳۳۷ شمسی - ص ۸۱

سومین مورخ ایرانی که از میرزا داود یاد کرده ، محمد حسن خان اعتمادالسلطنه است. وی در مرآت البلدان که در سال ۱۲۹۴ (۱۸۷۷ م) در تهران چاپ شده در زیر حادثه ۱۲۱۷ (۱۸۰۳ م)^۱ نوشته است :

«... در این سال اسمعیل بیك بیات که برای بررسی قتل وهابی ها به بغداد رفته بود ، بایکی از بازرگانان ملاقات می کند و آن بازرگان اصرار می کند که فرستاده دولت فرانسه بایران است. او با اسمعیل بیك بتهران می آید و نامه ای بزبان فرانسه داشته که کسی قادر بخواندن و آنرا بفارسی برگردانیدن نبوده . نامه گشوده نشده را بفرستاده پس میدهند و آنرا بکشور خود باز میگردانند ...»^۲

در جای دیگر محمد حسن خان اعتمادالسلطنه ، خواجه داود رافرستاده شخصی ناپلئون دانسته و نوشته است :

«... هم در این سال ۱۲۱۷ بتوسط خواجه داود بنام ازارامنه و تجار بغداد نامه از ناپلئون بنایارت کنسول اولیه فرانسه بحضور خاقانی موصول گردید...»^۳

ملاحظه میشود که هر سه مورخ ایرانی، ماموریت میرداود بایران را با تردید ذکر کرده اند ولی همه آنها متفق القولند که وی بازرگانی بوده که از فرانسه به بغداد رفته و در آن جا ضمن ملاقات با اسماعیل بیگ فرستاده شاه ایران که برای بررسی کشتار شیعیان به کربلا رفته بود نامه اش را ارائه داده و همراه او بتهران آمده است .

رابرت گرانت واتسن انگلیسی در کتاب خود که اختصاص

۱ - جلد نهم ص- ۴۱۹ - چاپ جدید کتابخانه خیام .

۲ - جلد اول - چاپ ۱۳۹۴ ، قمری تهران - ص ۵۳۰

۳ - منتظم ناصری - ۱۳۰۰ قمری تهران - ص ۷۸

بدروان قاجاریه دارد و در ۱۲۸۳ ق. (۱۸۶۶ م) در لندن چاپ شده است. بالحن طنز آلودی از میرداود نام می برد که محقق معاصر ارمنی آنرا نقل کرده است. بدین مضمون که يك بازرگان ارمنی از بغداد بتهران آمده اعلان میکند از طرف دولت فرانسه نامه ای همراه آورده است. اما در تهران هیچکس نمی تواند نامه را که بزبان فرانسه نوشته شده است بخواند. لذا این سفیر خود خوانده مجبور می شود با محیط بسازد.

دکتر علی اکبر بینا، نخستین نویسنده ایرانیست که «میر داود» را فرستاده کنسول فرانسه در بغداد دانسته و - با ثبت تاریخ نادرست حادثه ورود او بتهران - نوشته است:

«... در دوره سلطنت آقا محمدخان برای ایجاد روابط سیاسی و تجاری يك هیئت فرانسوی از اسلامبول به تهران آمد. سپس در سال ۱۲۱۵ (۱۸۰۱ م) یکنفر تاجر ارمنی حامل مکاتبات رسمی از طرف دولت امپراطوری فرانسه با کمک روسو کنسول آن دولت در بغداد بایران وارد شد. ولی چون در تهران کسی نتوانست این نامه ها را بخواند اقدام او بی نتیجه ماند. لیکن دربار تهران بدین وسیله از ورود قریب الوقوع نمایندگان دولت فرانسه اطلاع حاصل کرد...»^۱

اینکه چرا میرداود در ورود بایران موفقیتی بدست نیاورده؟ ظاهراً علت اصلی شك و تردید اولیای دولت ایران در مأموریت مخصوص او از جانب ناپلئون بوده است. همچنین مورخان ایرانی، نبودن فرانسه دان مقیم تهران را عامل مهم شکست او دانسته اند. البته باید قبول کرد که فرانسه ندانستن اولیای ایران، یکی از علل «شناختن» و یا «شك و تردید»

۱ - تاریخ قاجاریه - گرانت - بنقل مقاله سالنامه دانی - ۱۹۶۹

می‌تواند باشد ولی نباید این نکته را نیز ناگفته ، بگذاریم که در آن ایام روابط ایران با حکومت هندوستان ، با ورود سرجان ملکم نماینده اعزامی حاکم بزرگترین مستعمره انگلستان حسنه شده بود. سرجان ملکم برای اینکه فرانسویان - دشمن بزرگ انگلستان در جهان آنروز - بایران راه نیابند ، با پرداخت تحف و هدایا و پیشکشی‌های بسیار ، طی قرارمدار رسمی بشاه ایران گفته بود که ایران حق راه دادن فرانسویان بکشور را ندارند. ملکم موفق شده بود فتحعلیشاه را راضی کند تا فرامینی بحکام ولایات مرزی بنویسد که به «فرانسویان اجازه ورود بایران داده نشود» حتی به حکام دستور داده شده بود «شما آزاد هستید و فرمان دارید که خاطی را بکشید» و بنظر می‌رسد که صدور چنین فرامین و دستورات و هم‌چنین تحف و هدایائی که ملکم با خود بایران آورده بود نیز یکی از علل شکست «میرداود» بوده است. بهر حال مأموریت میرداود را می‌توان يك مأموریت نیمه رسمی دانست. زیرا این فرستاده ناپلئون و وزارت خارجه فرانسه اختیاراتی برای افتتاح باب مذاکرات نداشته است. بنابراین می‌توان گفت که اعزام او فقط برای شروع برقراری رابطه ایران و فرانسه بوده است .

اکنون که از چگونگی ورود میرداود بتهران شناخت فرانسه و مأموریتی که برای ایجاد ارتباط بین ایران و فرانسه داشته است ، آگاهی یافتیم ، برای اینکه یکی دیگر از علل شکست او را دریابیم ، لازم می‌دانیم بشرح اطلاعات و معلومات درباریان و طبقه حاکمه آنروز ایران درباره

فرانسه پردازیم . در آن زمان هنوز فرانسه در ایران شناخته نشده بود و اطلاعات اداره کنندگان مملکت از فرانسه بسیار ناچیز بود. چنانچه سال بعد نیز که رضا قلیخان هدایت در روضه الصفای ناصری درباره فرانسه ، دانستنی های خود را نقل کرده است ، بی اطلاعی مورخ ایرانی از آن کشور و مردمش آشکار است. هدایت هنگامی که ورود «ژوپر» فرانسوی فرستاده رسمی ناپلئون بایران را شرح می دهد ، درباره فرانسه چنین می نویسد:

«... پوشیده مماند که ممالک فرانسه بهترین اغلب ممالک فرنگ و شهر پاریس اعظم بلاد عالم است . حدود اربعه فرانسه از طرف شمال بملک «ندرلاند» اتصال دارد و نهر «زیبو» میان حد است و از طرف مشرق ایضا نهر زیبو و کوه آلپه که بسته بخاک مملکت ایتالیا است و از طرف جنوب بیحرف سفید مشهور باق تنگیز و کوهستان پرنه از طرف مغرب به بحر محیط و بعدش از خط استوا از نقطه سمت جنوب با نقطه جانب شمال چهل و دو درجه الی چهل و هشت درجه است . مسافت این طول دو بیست و ده فرسنگ و عرض آن دو بیست و هشت فرسنگ است . جمعیت خلقتش را شصت و هشت کرورد دانسته اند و هوای جانب جنوبش را لطیف و سالم و نواکاهش را ممتاز شمرده اند . خاصه آنکشور معادن مس و سرب و نقره دارد . مردمش بغایت صاحب صنایع و هنر و شجاعت با غیرت و دلاورند و نهر «سنا» از وسط شهر پاریس جاری است و تخمیناً یکفرسنگ راه بر آن رود پل های متین و جسر های زرین بنیاد نهاده اند و از اطراف ولایات اکابر بتماشای آن شهر ولع دارند و در اطراف آن . آنولایت از کنار دریا و جانب خشکی سمت اروپا ، بنادر و کشتی گاه فراوان مرتب است . چنانکه لقب پادشاه روس

زارو لقب سلاطین انگلیس کشیک بوده. لقب پادشاه فرانسه را روی میخوانده‌اند و از ابتدا طائفه‌لوئی در آنجا سلطنت داشته‌اند و چون سابقاً اهالی «فرنس» ببلاد ایران آمد و شدمیکرده‌اند، ایرانیان «فرنسی» را «فرنگی» خواندند، تارفته رفته کل قرات را از روس و انگلیس و غیره هنوز عوام ایران فرنگی خوانند و فرنسی قبل از انگلیس با سلاطین صفویه مرادوت کرده‌اند. در سده یک هزار و دویست و چهار اهالی فرانسه شورش کرده روی شاتر دهم که از طایفه لوئی بود بکشتند و قرار کار بر جمهوریت و مشورتخانه و عدالت بر نهادند. بعد از اندک زمانی مردی دانا و توانا از طایفه بناپورته که نیارالی شجاع بود، ترقی کرده پایه به پایه بجلو مقام رسید و مرتبه سروری و سالاری یافت و مقام پادشاهی حاصل کرد و با غالب دولتها محاربه کرده، مظفر شد و با ملت روس جنگها کرد، شهر مسکو را بگرفت، پس از تاراج او روسیه آتش زده بسوختند. آخر الامر بعزت و کثرت و کثرت سپاه و شدت برف و سرما از آنجا بازگشت در سال یک هزار و دویست و نه که سلطان شهید آقا محمدخان قاجار غازی شهر تفلیس را مسخر و قتل و غارت کرد، پادشاه فرانسه ناپلئون مطلع گردید و بواسطه عداوت و مخاصمه با دولت روسیه اظهار دوستی و مواجده با خاقان شهید خواست. عهدنامه‌های سلاطین صفوی را که با دولت فرانسه نوشته داشتند با فرستاده خود بایران فرستاد. ولی وقتی رسید که آتش شهر یاردر قلعه شوشی بغز شهادت رسیده بود و خاقان کامکار قاجار فتحعلی شاه هنوز جلوس نفرموده و اطراف بلاد پر آشوب بود. حاجی ابراهیمخان جوابی سرسری بدو داده بازگشت...»^۱

فتح‌علیشاه
ونیروی سوم

پیشرفت روسیه در قفقاز و از دست رفتن زرخیز
ترین استان ایران سبب شد تا فتح‌علیشاه در سیاست
مملکت داری خود تجدید نظر کند و توجه خود
را به فرانسویان و ناپلئون معطوف دارد. فتح‌علیشاه که بکمک
های خارجی برای تجدید سازمان ارتش - شکست خورده - و
مضمحل - شده خود احتیاج مبرمی داشت، فرانسه را بهترین
کشور می‌دانست. زیرا در همین ایام انگلستان برای پرداخت
وام و کمک بایران پیشنهادات سنگینی کرده بود و بعد از گذشت
زمان کوتاهی یعنی در ۱۲۲۰ ه. ق (۱۸۰۵ م.) باریوسیه پیمان
دوستی بسته بود. یکسال قبل از بسته شدن پیمان دوستی انگلیس
و روس فتح‌علیشاه در صدد کسب اطلاعاتی درباره ناپلئون و
قدرت کشور فرانسه برآمده و در سال ۱۲۱۹ (۱۸۰۴ م.) در
ایروان با «داوید» خلیفه اعظم، ملاقات و از او اطلاعات مفیدی
کسب کرده بود. بروایت محقق ارمنی هانانیان: در همین سال
نامه‌هائی بوسیله دوبازرگان ارمنی از دولت فرانسه بدست
فتح‌علیشاه رسید. در این نامه دولت فرانسه پیشنهاد کرده بود بین
دو دولت ایران و فرانسه روابط دوستانه‌ای برقرار شود و این دو
دولت متفقاً بروسیه بتازند. در جواب این نامه‌ها - ویابدون توجه
بآنها - فتح‌علیشاه بوسیله سفیر فرانسه در دربار عثمانی (مارشال
یرون) نامه‌ای به ناپلئون نوشت. این نامه بوسیله يك نماینده
ارمنی که برای ما بنام (Ossefph Vassilonts) ^۱ معروف
است و خود را بازرگان معرفی کرده بود، از راه قسطنطنیه بفرانسه
فرستاده شد و در فوریه ۱۸۰۵ - م (۱۲۲۰ - ه.) ترجمه نشده
بدست ناپلئون رسید و میتوان گفت که همین نامه منشاء و مبداء

روابط ایران و فرانسه شده است .

در حالیکه فتحعلیشاه در صدد پیدا کردن «متحد» و یا «متحدینی» برای بیرون راندن روسها از سرزمینهای اشغالی و تسخیر شده ایران بود، فرانسه نیز مطالعاتی را در گرجستان علیه روسیه آغاز کرده بود و طبعاً اعزام «فرستاده مخصوص» از جانب ناپلئون بایران لازم می نمود. در چنین اوضاع و احوالی بود که در سال ۱۲۲۱ - (۱۸۰۶ م) ژوپر بایران آمد.

«... این هنگام که سلطنت مملکت فرانسه را ناپلئون داشت و بادولت روس کار بمعاذات می گذاشت ، موسی ژوپر را بدولت ایران رسول فرستاده و پیام داد که خصمی روسیان باشماروشن است و خصوم ما با ایشان مبرهن. همانا دشمن دشمن را دوست گیرند، خاصه این وقت که و داد و اتحاد دولت ایران و فرانسه موجب استیصال واضطرار روسیان است. چون موسی ژوپر طی مسافت کرده وارد اراضی بایزید شد ، محمود پاشا که حاکم بایزید بود ، بر عایت دولت روسیه و عثمانیه او را گرفته محبوس داشت و دوتن ملازمان او را مقتول نمود و چون این خبر در اردبیل معروض حضرت نایب السلطنه افتاد، در حال مکتوبی بحاجی یوسف پاشا که ایالت ارزنة الروم داشت فرستاده او را گسیل ساخت و موسی ژوپر بدرگاه نایب السلطنه آمد و از آنجا در چمن سلطانیه حاضر حضرت پادشاه شد و رسالت خویش بگذاشت و خواستار شد که شاهنشاه ایران در پاسخ نامه ناپلئون او را ایمپراطور خطاب فرماید که بمعنی پادشاه است، تادر میان دول فرنگستان بدین نام بلند آوازه شود و ملت مس او مقبول افتاد ...»^۱.

۱- تاسخ التواریخ - سپهر - باهتمام جهانگیر قائم مقامی - ۱۳۳۷ شمسی - جلد اول
فاجاریه ص ۸۵-۸۶

رضاقلیخان هدایت در تأیید نوشته ناسخ التواریخ نوشته است:

«...الحاصل، درین سال که ۱۲۲۱ (۱۸۰۶ م) بود، موسی ژوپرنامی از دولت فرانسه عزیمت ایران داشت. پاشای بایزید و وان بملاحظه مصالحه عثمانیه و روسیه او را موقوف داشت و دوچاکر او را بکشت. چون نواب شاهزاده نایب السلطنه بشنید، کسی فرستاد موسی ژوپر را از پاشا بخواست. و نیز بفرستاد و با عزتی تمام او را به تبریز آوردند و بسلطانیه آمده شرف حضور سلطان ایران را دریافت، معلوم شد که داودخان مذکور با وی همراه است. الحاصل نامه بدادند و از جانب ناپلئون ایمراتور پیغامات دوستانه بگذرانید و جواب نامه او را میرزا رضی تبریزی بفارسی مرقوم و بسفارت میرزا محمد رضای قزوینی وزیر شاهزاده آزاده محمدعلی میرزا روانه پاریس شدند...»^۱

انتخاب میرداود ارمنی از طرف فتحعلیشاه و یاسایر ماموران اعزامی ارمنی از جانب شاه باروپا، انگیزه‌های خاصی داشته است که شادروان سعید نفیسی آنها را چنین تفسیر میکند:

«... در همین زمان‌ها، مأموران سیاسی که از سوی ایران باروپا میرفته‌اند بیشتر ارمنیان بوده‌اند، زیرا که مأموران مسلمان از رفتن باروپا احترازی می‌کردند و دولت ایران هم تصور می‌کرده که چون ارمنیان هم مانند اروپائیان عیسوی هستند بیشتر می‌توانند در اروپا نفوذ بهم‌رسانند و اروپائیان بیشتر از آنها حرف شنوی دارند...»^۲

از ماموریت پاریس میرداود و اقدامات او اطلاعی نداریم.

۱ - روضة الصغای ناصری - چاپ خیام ۱۳۲۵ شمسی - جلد نهم - ص ۴۱۸ و ۴۱۹
۲ - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوران قاجاریه - جلد اول - ص ۲۶۳

شاید او تحت تاثیر و نفوذ «محمد رضای قزوینی» بوده و صرفاً جنبه راهنما و مترجمی «نماینده اعزامی و سفیر ایران» را داشته است. اما بعد از مدتی میرداود را در خدمت عباس میرزا می بینیم که در آنجا منشاء خدمات مهمی شده بود.

پس از شکست های پیاپی قشون ایران از روسیه
مأمور اعزامی عباس میرزا
در جمادی الاول ۱۲۴۱ (سپتامبر ۱۸۲۶ م.)
عباس میرزا نایب السلطنه برای تعیین خط مرزی ایران و روسیه، میرداود را مأمور مذاکره با روسها کرد. او به سفیر ارمنی خود در روسیه دستور داد تا از راه قسطنطنیه بروسیه برود. در آن ایام شاهزادگان روسی در قفقاز، گرجستان و ارمنستان نمی گذاشتند نماینده عباس میرزای مغلوب و شکست خورده به «پترزبورگ» برود و بار بار تزار گفتگو نماید.
میرداود، ماهها در استانبول با سفیر دولت روسیه و با وزارت امور خارجه آن دولت مذاکره و مکاتبه نکرد تا شاید اجازه رفتن به «پترزبورگ» را بگیرد، اما این مذاکرات به نتیجه نرسید و کنسول روسیه موافقت نکرد و با ویزای ورود به کشور روسیه راندا. سرانجام در دسامبر ۱۸۲۶ (رجب ۱۲۴۲ - ق.) سفیر روسیه در استانبول از طرف قیصر روسیه رسماً به میرداود اطلاع داد که او بهیچ وجه نمی تواند وارد روسیه بشود و کلیه مذاکرات باید با ولیعهد گرجستان انجام بگیرد.^۱

عباس میرزا وقتی دید نمیتواند «میرداود» را بروسیه بفرستد، در ۱۲۴۱ (۱۷ اکتبر ۱۸۲۶ م) او را مأمور کرد تا

باتریش برود و باپرنس مترنیخ صدراعظم آن کشور مذاکره کند. سعید نفیسی مینویسد: «... عباس میرزا حتی برای یآوری سیاسی پرنس مترنیخ متوسل شده و از او خواست که از ایران در برابر روسیه و انگلیس پشتیبانی بکند و بوسائل سیاسی مانع از تجاوزات روسیه بمرزهای ایران بشود. از آن جمله در ۱۲۴۲ (۱۸۲۶ م) که داود ملک شاه نظرشاهپورزاده نام را از ارمینان ایران بسفارت پترزبورگ فرستاد تا دعاوی ایران را با اطلاع دربار روسیه برساند. ویرا که در ۲ ربیع الثانی ۱۲۴۲ - (۷ نوامبر ۱۸۲۶) در استانبول متوقف بوده با نامه‌ای نزد پرنس مترنیخ به وین فرستاده و از او خواستار شده است که از ایران حمایت کند. در این زمان پس از ناپلئون، پرنس مترنیخ متنفذ ترین مرد سیاسی اروپا بوده است و دولت اطریش نیرومندترین دولت اروپا بشمار میرفته است...»^۱.

از نتیجه این ماموریت نیز اطلاعات فراوانی در دست نیست. تنها یک نامه بامضاء «بنده داود ملک شاه نظرشاهپورزاده»، در مجموعه‌ای که بدستور عباس میرزا جمع آوری شده در دست است. این نامه^۲ که تاریخ^۳ (هفتم ماه حوکه‌میرسنه ۱۸۲۶ عیسوی) برابر با ۵ ربیع الاول ۱۲۴۲ را دارد، چنین است:

بحکم نواب مستطاب نایب السلطنه العلیه العالیه وارد اسلامبول شدم و از اسلامبول عازم بطربرخ خواهم شد و در آنجا سبب رنجش و نزاع سرحداران دولت روس و ایران را بامپراطور عرض و حالی خواهم کرد که باعث این نزاع سرحدنشینان

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره قاجاریه - جلد اول - ص - ۲۶۳

۲- برخی از اسناد مربوط به روابط ایران با کشورهای اروپایی در مجموعه‌ای شاید بدستور عباس میرزا - گردآورده‌اند و پاره‌ای از آنها را از زبانهای اروپایی ترجمه کرده‌اند که در مجموعه اسناد سلطنتی ایران نگهداری میشود.

دولت روسیه بوده‌اند که بخلاف شروط عهدنامه کارهای بدو عملهای ناشایسته کرده‌اند که باعث نقض عهدنامه شده است و هر چه در خصوص تجاوزات سرحدداران بامپراطور عرض خواهم کرد از گزارش نامه که در میان این عریضه گذاشته‌ام بآن جناب حالی خواهد شد که چندولایتها از دولت ایران غصب شده است و هرچه و حال نیز غصب می‌کنند خلاف رای امپراطور روسیه، هر چند بدولت ایران نیکی نفس و پاک رایی دولت روسیه معلومست، لیکن در این مابین که مقدمه نزاع اتفاق افتاد، ممکن نشد که دولت ایران ایلچی بفرستد تا آنچه که بخلاف شروط عهدنامه از سرحدداران روسیه سرزده است بدولت روسیه حالی نماید و سرداران گرجستان ادعا می‌کردند که ما از جانب امپراطور مازون هستیم که آنچه گفتگو شود باما باشد. باین سبب روز بروز کدورت زیاد شد و میان سرحدنشینان جنگ و نزاع ظاهر گردید. که شاید آغاز این جنگ وجدال گوشزد امپراطور گشته تا بحقیقت امر رسیده از تقصیر و تجاوزات سرحدداران خود مطلع گردد. بعد از آن دوستی در میان دولتین روشنائی یابد. این نوشته را بموجب حکم نواب ولیعهد عباس میرزا بخدمت آنجناب نوشتم، چون در ابتدای امر که دوستی بتوسط کمترین میان دولتین علیتین ایران و نمسه‌واشد. چنانکه معلوم آن جنابست از جانب امپراطور اعظم سلام دوستی را از برای شاهنشاه ایران برده تا ارسال و رساله دوستی دولتین محکم شد. همان دوستی دولتین ثابت و برقرار می‌باشد و روز بروز ازدیاد خواهد یافت.

لهذا توقع دولت ایران از دولت نمسه در عالم دوستی آنست که نزاعی که مابین دولتین ایران و روس اتفاق افتاده است بحقیقت

حق برسد که خلاف شروط عهدنامه از کدام طرفست. تا آن وقت معلوم بشود که دولت ایران در عهدی که با امپراطور مرحوم الکسندر پاولویچ^۱ بسته اند باقیست و هرگز برهم زدگی از خاطر مبارکش خطور نکرده است و مطلب دیگر آنکه: چون چنین مستفاد شد که ایلچی دولت نمسه که در استانبول می نشیند و کالت دولت روسیه را نیز دارد، از آن جهت نواب ولیعهد نامه بخصوصه بایلچی دولت شما نوشتند که وقتی که کمترین وارد اسلامبول میشود باش بردی^۲ بکمترین بدهد تا کمترین از راه^۳ لح^۳ عازم پطربرخ باشد و در نامه ای که نوشته بودند کیفیت احوال بتقریر کمترین محول بود که بایلچی شما نمائیم. آن جناب هم کیفیت را بایلچی خودتان که در پطربرخ می نشیند بنویسید که مشارالیه پیش از رسیدن کمترین احوالات را کما ینبغی بامپراطور آشکار نماید و بعد از رسیدن کمترین بآنجا برای حرمت دولت ایران کمترین را مساعدت نماید تا اجرای حق شود. امیدوار هستم که استدعای کمترین را قبول فرمایند. تحریر آفی اسلامبول هفتم ماه حو کدمبر^۴ سنه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی. بنده داود ملک شاه نظر شاپورزاده^۵

۱- Alexandre Pavvitch امپراتور روسیه.

۲- محرف کلمه Passeportl فرانسه که در روسی وانگلیسی پاسپورت تلفظ میکنند، یعنی تذکره و گلدنامه.

۳- مراد کشور لهستانست

۴- محرف کلمه (اکتیر) که بروسی «اکتیار» میگویند.

۵- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر ۱۲۲۸-۱۲۵۰ ق. مجلد دوم- انتشارات بنیاد - سال ۱۳۴۵ - ص ۲۴۲-۲۵۹

از دوران پایان عمر میرداود هم اطلاعات فراوانی
نداریم ، فقط میدانیم که بعثت انعقاد معاهده
ترکمانچای (دهم فوریه ۱۸۲۸ - م. ۱۲۴۳ - ق.)
او و خانواده اش همه سرزمین های اجدادی و دارائی خود
را از دست دادند.

روسها پس از سلطه کامل بر هفده شهر قفقاز و بخصوص
«قفقاز سفلی» همه حقوق و امتیازات ملیک ها را ملغی کردند،
حتی اراضی و سرزمین های اجدادی خانواده «ملیک شاه نظریان»
و دیگر بازماندگان آن خاندان را هم از دستشان گرفتند.

گویا میرداود ، بقیه عمرش را برای دفاع از «حقوق از
دست رفته» تلاش می کرده و سایر «ملیک ها نیز با و وکالت داده
بودند تا در دادگاه های روسیه از طرف آنان طرح دعوی کند.
«ملیک ها به دانائی و کیاست و سیاست میرداود ایمان داشته و می-
دانسته اند که او تنها کسی است که میتواند این کار را بنحوا حسن
انجام دهد»^۱ اما تلاش های او سالها طول کشید تا سرانجام در
روزهای آخر زندگی اش ، دادگاه بنفع او و سایر ملیک ها رای
داد.

«میرداوید بعثت فقر مجبور شد پنهانی لوازم خانه اش را و
حتی آن شمشیری که از طرف ناپلئون باو داده شده بود، بفروشد
و از شدت فقر و احتیاج بزندگی روزانه به بستر بیماری افتاد
و یک روز قبل از مرگش بود که با و اطلاع دادند که در دادگاه
حاکم شده است، و از طرف خزانه دولت پادشاهی روسیه سالانه
سه هزار روبل برای او بازنشستگی منظور داشته اند»^۲.

۱- رساله میرداوید ملیک شاهنازاریان.

۲- منتظم ناصری - ص ۷۸

هیچیک از مورخان ارمنی حتی محقق ایرانی ارمنی هانانیان که بحق تحقیق شایسته‌ای درباره او کرده است، نتوانسته‌اند تاریخ صحیح مرگ او را ذکر کنند و فقط در روی يك سنگ قبر که در کلیسای «بارتقموس» تهران وجود دارد این چند کلمه نوشته شده است.

«شوالیه»

«ملیک شاه نظریان»

«در اپریل ۱۸۵۳ (ربیع الاول ۱۲۶۹) خاموش شد».

آنچه که میرداود را در میان شخصیت‌های نشان و حمایل دوران قاجاریه مشخص می‌کند داشتن نشان « شیر خورشید الماس نشان » است. این نشان و حمایل آن را فتحعلیشاه بالقب «خان‌نی»^۱ هنگام عزیمت پاریس باوداده است و خود او در کتابی که در پاریس چاپ کرده این لقب را دنباله‌ی نام خود بفرانسه افزوده است.

»Chevalier de la Premiere class des ordres du soliel et de Lion de Perse«

نشان شیر و خورشید مرصع بالماس یکی از معروفترین و مهم‌ترین نشانهای دوران فتحعلیشاه بوده که بعقیده « لانگه M. Langle، خاورشناس فرانسوی «به هم چشمی سلطان سلیم سوم عثمانی که نشان «هلال» را پدید آورده و پادشاهان عثمانی آنرا با روپائیان و دیگران از ترسایان دهند، فتحعلیشاه هم نشان «مهر و شیر» را درست کرده است» آقای یحیی ذکا عاقل این سطور نوشته است :

«شگفت است که آنرا «مهر و شیر» می‌نامد و دانسته نیست این نام را از کجا بدست آورده است»^۱ سرجان ملکم هم در کتابی که در ۱۲۲۴ - ه. ق بنام ایران و دربار فتحعلیشاه نوشته می‌نویسد:

«شیر و خورشید ... علاوه بر اینکه علامت و نقش منقوش بیرقهاست، نشان افتخار نیز هست که بر طلا و نقره سرداران و صاحب منصبانی که در جنگها با اعدای مملکت از امثال امتیازی حاصل کرده‌اند از جانب پادشاه عنایت میشود»^۲

کتاب: تنها اثر چاپ شده‌ای که از میرداود باقیمانده وضع کنونی ایران کتابی به زبان فارسی، ارمنی و فرانسه است که در سال ۱۲۳۲ - (۱۸۱۷ - م.) برای نخستین بار چاپ شده است. نام این اثر که در مقدمه فارسی آن چاپ شده: «در بیان احوال و نظام و گزارشات عدالت آیات این ایام در ممالک محروسه ایران» و بزبان فرانسه:

«Notices sur l'état actuel de l'Perse»

و ارمنی: «گزارشی از وضع کنونی ایران» است، این کتاب که سعید نفیسی نام «وضع کنونی ایران» را برای آن برگزیده است، ابتدا در رمضان ۱۲۳۱ (۱۸۱۴ - م.) در «دارالسلطنه پاریس» چاپ شده است، در صفحه آخر فارسی کتاب زمان چاپ آنرا تاریخ فوق نوشته‌اند، اما شادروان سعید نفیسی و آقای یحیی ذکا چاپ آنرا در سال ۱۲۳۲ ه. ق (۱۸۱۷ م.) دانسته‌اند.

۱ - تاریخچه تغییرات و تحولات در فن و علامت دولت ایران از آغاز سده سیزدهم قمری تا امروز - مجله فرهنگ و هنر .
۲ - تاریخ سرجان ملکم - س ۲۸۷.

این کتاب که صفحه دومش مزین به نشان شیر و خورشید است، خیلی زود در پاریس نایاب شد و چاپ دوم آن در ۱۲۳۴ (۱۸۱۸-۱۸۱۷-م.) با همکاری «هاکوب باهان جوبرت» و «لودویکس. م لانکه» خاور شناس فرانسوی که از جمله اولین دسته شرق شناسان و پایه گذاران خاورشناسی فرانسه بشمار میرود تجدید شده است. کتاب باختصار از دوران سلطنت محمدشاه در ۱۱۹۸ (۱۷۸۴-م.) شروع و تا اوایل دوران فتحعلیشاه مطالبی را دربردارد که از همه جالبتر موضوع مصونیت مذاهب متفرقه و حمایت شاهان و بزرگان دولت ایران از صاحبان ادیان می باشد، که از آن جمله ماجرای حمایت شاه ایران از آرامنه و مجازات کسانی است که در سال ۱۲۳۰ (۱۸۱۵-م.) در تبریز بخانه ها و خم خانه های ارمنیان تجاوز کرده بودند، که اینک پس از گذشت ۱۵۸ سال عیناً نقل می شود.

NOTICES
SUR
L'ÉTAT ACTUEL
DE LA PERSE,
PERSAN, EN ARMÉNIEN ET EN FRANÇAIS
PAR
R. D'AVOUD-ZADOUR DE MELIK-SCHAHNAZAR,
Envoyé de Perse en France;
ET MM.
GILÈS, Chevalier de Saint-Wladimir, Membre de
l'Institut royal de France, de la Société asiatique de
Pétersbourg, &c. &c.
J. DE GIBBIÉ, Professeur d'arménien à l'Ecole
royale et spéciale des langues orientales

PARIS,
IMPRIMERIE ROYALE

در بیان احوال و نظام و گذارشات عدالت آیات این ایام
در ممالك محروسه ایران

از تلون زمان و تقلب دوران در امور دولت ایران انواع
تبدیلات و تشویقات اتفاق افتاد. ولی در هیچ هنگامی ملکرانی
که الحال زیر سلطنت آل قاجار بنا بر عدالت گستری و رعیت-
پروری استقرار پذیرفت هرگز بر آفاق نورافشانی ننمود. خاندان
قاجار که از نسل بنی چنگیز گویند از مدت مدید بر سر حدود
شمالی ایران تمکین و تملیک گرفتند و بعد از قضای نادر شاه

مشهور در فرنگستان بنام طهماسب قلیخان اعتبار و اقتدار آن خاندان روز بروز زیاد گشته در میان طوائف نامدار آن دیار باوج بلندی و بالادستی رسید.

در سنه ۱۱۹۸ مطابق سال ۱۷۸۴ عیسوی آقامحمدشاه قاجار همه خصمان و مقابلان خود را یکایک استعلا ساخته و از دست ایشان ملکداری و لایات برداشته سگان ایران با و اطاعت نمودند و سلطنت او ده سال امتداد یافت و بعد برضای اقوام ایران برادرزاده او سلطان صاحبقران فتحعلیشاه بر سریر موروث جلوس تشریف فرمود. در کلی امور و مصالح بنی قاجار عدل و مرحمت را اعتماد اساس دولت ساخته، از این رهگذر قلوب اهالی ایران عموماً بدست آوردند. قبل از این در اجرای شرع و عرف قضات و حکام بلدان و نواحی بر رای و اختیار خود حکم فرمودندی و خلق الله را هر نوع ظلم و افترا رسانیده دل مردم را خراشیدندی. در این وقت هر دعوا و نزاع را با جد و جهد تمام و اکثر اوقات در حضور شاهزادگان تفحص و اقطاع می کنند.

سابقاً قضات جز رسومی که فریقین میدادند اصلاً مواجب نداشتند، الحال شاه برای ایشان علوفه سالیانه معین نموده، تنبیه و تأکید بلیغ فرمود تا بهیچ وجه رشوت و الا تحفه جزوی از خلق نگیرند. در ایام پیشین فوج متعدد اهالی و متوطنان ایرانی بعلت جور و تعدی و بسبب کثرت باج و خراج اموال و املاک و صنایع بممالک اجنبیه برده ارتحال و ترک وطن کردند. اما در ایام شاهنشاه فرخنده قران مهاجران و اولاد ایشان و هم اهالی غربت ازدور و نزدیک بتمکین ایران می آیند، زیرا که در هر جا برای امور تجارت و سایر صنایع سربستی کلی و حمایت خاص پادشاهی حاضر و موجود است. قبل از این ایرانیان هر کسی مذهب دیگر

داشت، او را اکراه و اجتناب میکردند. اکنون هرملتی باطوار و صنوف عبادت خود مشغول گشته و مساویاً زیر سایه خاقانی محی در شریعت یکی از دیگری فرق نمی بیند. مقدمتاً در اکثر ایالات ایران دزدان و سارقان بر سر راه نشسته کاروان و سیاحان میزدند و در تأدیب و تقدیم ایشان حکام تکاسل می کردند. اما امروز امنیت و اطمینان در عموم ممالک محروسه سلطان خواه در بلدان، خواه بر عرض جواد بدرجه کمال رسید. در باب ترتیب اساس حرب و تعلیم عساکر اطوار قدیمه بنظام جدید یعنی بقواعد فرنگستان مبدل گردید و قوانین مذکوره یوماً فیوماً برخوی خلق تأثیر نموده سبب ترید راحت و اعتماد گشت.

و چون حضرت پادشاه جمجاه بشاهزادگان و بیگلریگان و امرا و روساء ماموریتی و حکومتی عنایت فرماید، از ایشان حجت و عهدنامه میگیرد که حسب الموعود اطاعت بجای آورده امور و مصالح را بی تعصب اجرا کرده، مفاسد و مجارم را تعذیب نمایند. و حکام مشارالیه از ضابطان و کتخدایان و سائر عمال که در حفظ حکومت میدارند، حجات و تعهدات این معنی می طلبند که فسق و افترا بخود محروم و منع جور و جفا در عهد خویش ملزوم دانسته متکفل عمال وزیرستان شوند و اگر خلاف مراسم ذمت بکنند، مستوجب سیاست گردند.

اگر شاهنشاه معظم عنان دولت و قواعد عدالت بدین گونه مضبوط نگاه دارد، از طرف دیگر نواب و الا شاهزاده عباس میرزا که ولیعهد و نایب السلطنه نامزد است، در ولایات آذربایجان که حکومت آن حدود بدست آن والا با اختیار کلی داده اند، مجموع امور شرع و عرف را موافق قانون و خاطر خواهی و الدماجد بعمل آورده، روز بروز در تدبیر مصالح و ادراک علوم و فنون مرقی

می پذیرد.

الحال انتظام وقوانین سلطنت ایران براین قرار است که رعایا و مالکان اموال و اهالی مذاهب متفرقه در ظل حمایت خسروی سربست و آسوده گشته، مرحمت پادشاهی در آفاق مشهور و مذکور افتاد و اقوام آن اطراف بجهت دادآوری آن شهریار بیش از پیش مسدود و ممنون میباشند و چون تصدیق این معانی لازم افتاد يك دو نقل که در این ایام وقوع یافت مرقوم کلك بیان خواهد شد.

در سنه ۱۲۲۹ هجری مطابق سال ۱۸۱۳ عیسوی خراسانیان بفرض استقلال عاصی شدند. این خبر بنفع شاه محمود سلطان افغانه رسید. خواست تا آن طغیانرا امداد دهد، که آتش فتنه در آن ولا خاموش نشود و اولاد خود شاهزاده کامران باقشون لازمه بصوب خراسان فرستاد. خبر آن واقعه بر کاب همایون آمد و معروض امنای دولت گشته، شاه فرمود تا عسکر جمع کنند و اسماعیل خان طلایر اسردار معین نموده، بدفع طاعیان روانه کردند. چند روز گذشت که غفلتاً بدار السلطنه طهران خبر رسید که حاکم مازندران سلیمان خان قاجاریا غی شده اتفاق بخراسانیان کرده بود. شاه عساکر رکابی آراسته باستقبال دشمن بالذاة عزیمت فرمود و بعد از مقاتله و محاربه چند، در هر جامظفر شده ولایات خراسان و هرات تا بنزدیک قندهار ضبط کرده، اهالی آن دیار باطاعت آورد.

سلیمان خان و خوانین خراسان و سائر طاعیان بگير آمده دست بسته و پای در زنجیر بحضور پادشاهی احضار کردند. شاه فرمود که در مواجهه رجال دولت شریعت آنها قطع داشته باشند و چون قصد نمود که اولاد دیوان سلیمان خان موافق قانون طی کنند،

پرسید که بچه سیاستی مستحق است، ریش سفیدان در جواب گفتند که مستوجب قتل است. با وجود این حکم از راه مروت بر او شهنشاہ را رحمت آمد و از سرخون او گذشته فرمود که برای خبرت عالم بی چشم باشد و باقی طاغیانرا بخشیده و مرخص کرده باز بخدمت سلطانی قبول نمود.

در سنه ۱۲۳۰ مطابق سال ۱۸۱۵ عیسوی در نواحی دار الخلافه طهران از عدم باران خشکی عظیم اتفاق افتاد و شیخ الاسلام آن پایتخت اگر چه نزد پادشاه و ابنای دولت اعتبار و احترامش بسیار بود، لکن از خاطر خواهی خسروی غافل و بی خبر که جمله ساکنان ممالک محروسه مساویاً در ظل مرحمت شهریاری محمی باشند. شیخ مشارالیه خود بخود تدبیری اندیشید که مقبول خدای تعالی و پسند طبع همایون آید و در خانه خود دو بیست نفر از خلق فقیر جمع آورده ایشانرا وعظ کرد و گفت که با مسلمین شبهه نیست که قطع باران و خشکی زمین غضب خداست و سبب چنین بلا، سوی در شرب شراب و در شیر خاکیهای آرامنه مجوئید. باید این خرابا ترا خراب کنیم تا قهر الهی ساکت و خاموش شود. پس برویم و خانههای ناپاک بخاک یکسان سازیم. با سخنهای فتنه انگیز دسته مردم ناهشیار و زودرنج بتحریر و تحریق آمده باقیل و قال هجوم بمحاله آرامنه بردند و بحکم شیخ مومی الیه کلیسا و شیرخانه چند خراب کردند. سریعاً خبر این شورش بسمع پادشاه رسید. غیظ کرد و فرمود تا شیخ الاسلام و سائر مفسدانرا گرفته بحضور بیاورند. چون شنیدند که شاه از فعل ایشان در غضب شده بود فرار کردند و در اطراف شهر مخفی شدند و شیخ الام بقصد رهایی جان بجامع شاه عبدالعظیم گریخت و امین نشست. آن جامع پناهگاهی است که از پایتخت يك فرسنگ و نیم دور میباشد و

مادام که در آنجا مجرمان و هم قتل می‌مانند کسی برایشان دست نمی‌تواند زد. بعد از جست‌وجوی بسیار دوازده نفر گرفتند و بحضور آوردند. پادشاه باخشم فرمود که بامفسدان بحکم که و بکدام شریعت شمارا جرات و جسارت آمد که چنین غلط کردید. مگر شیخ الاسلام شاه شما و مالک ممالک ایران است که با و اطاعت نمودید. چون خلاف قاعده دولت و عکس‌رای مبارک پادشاهی بخودمأذن و جائز داشته‌اید، سیاست موافق همان قواعد برای شما معمول خواهد شد. بیرون بروید. و حکم فرمود تا بمقتضای قانون بی‌تعویق سزارسانند و مبلغ ۱۰۰۰ تومان بجهت تضمین بارامنه ادا کنند و بعد روسا و معتبران نصارابحضور طلبید و خاطر جمعی داده گفت مطلب شاه این است که اقوام مساکن ممالک سلطانی هر کدام مذهب دارند با کمال فراغ‌بالی و آسودگی زیر سایه خسروی زندگی کنند، باید شریعت شیخ - الاسلام را منظور نظر خاقانی و ملزم همت مادانسته طایفه ارامنه بخوشحالی و بدعا گوئی پادشاهی مشغول باشند. پس از اظهار این مراتب مرحمت شاه فرمود که نیز مبلغ ۳۰۰۰ تومان از خزینه خاص شهر یاری بروساء مذکور تسلیم کنند تا مناسباً میان ستمدیدگان تقسیم و ایضاً قرارداد کرد که کلیسا را تعمیر و اشیاء و اسباب را تجدید یا ترمیم کرده مجموع این اخراجات محسوب دفاتر خزینه عامره داشته باشند.

مرقوم شد در دارالسلطنه پاریس در شهر رمضان المبارک ۱۲۳۱ (۱۸۱۵ - م.) صاحب‌نشان شیروخورشید ایران - ملک شاه‌نظرزاده میرداود ضاوردیان .

پایان

տանալով և նստազելով, նա կարիքից և մտահոգութիւնից վտանգաւոր կերպով հիւանդացաւ, և միայն նրա մահուան նախորդ օրն էր, որ նրան յայտնեցին, թէ նա իր դատը շահել էր և թէ ռուսական գանձարանից նրան տարեկան 3000 ռուբլի թոշակ էին յատկացրել»։ 40)

Իր անձնական գործերով զբաղուած լինելով հանդերձ Միւր Դաւիթն ազդեցիկ գործունէութիւն է ցուցաբերում ազգային խնդիրներում։ 1829 թուին պարտքերի տակ խրուած էջմիածնի հաշուետեսութիւնը նրա վերահասութեանն է յանձնւում։ 41) 1830 թուի Մայիսի 14-ին Երևանի նահանգապետ Իշխան Վասիլ Բեհրուզեանի հետ նրան տեսնում ենք էջմիածնում, կուսակալ Կոմս Պասկևիչի ցանկութեամբ կարնեցի Սերովբէ վարդապետ Արարատեանին եպիսկոպոս ձեռնադրելու խնդրի կապակցութեամբ։ Դաւիթ խանին այս գործի մէջ առնելու պատճառն այն էր, որ նա «սիրելի էր թէ պատրիարքին և թէ միաբանաց»։ 42) Ինքը Սերովբէն իր ձեռնադրութիւնից յետոյ Պասկևիչին զրած նամակում զովասանքով է խօսում Դաւիթ խանի ընձեռած օժանդակութեան մասին։ 43)

Վստահօրէն Դաւիթ խանի այդ ժամանակաշրջանում ունեցած գործունէութեան վերաբերեալ աւելի կարևոր տեղեկութիւններ պիտի լինեն զանազան արխիւներում և մանաւանդ նրա կալուածատիրական օտուար գործում, որը մի քանի տարի առաջ Հայաստանի Մատենադարանը ձեռք բերեց մասնաւոր մի անձից։ Այդ գործը կազմել է հէնց ինքը Դաւիթ խանը «ԺԹ դարի 50-ական թուականներին իր ժառանգական իրաւունքները հաստատելու համար»։ 44) Մենք վստահ ենք, որ այդ նիւթերի հրատարակումն ոչ միայն անհրաժեշտ լոյս կը սփռի Միւր Դաւիթի և իր պայազատ տոհմի գործունէութեան վրայ, այլև կարևոր ներդրում կը հանդիսանայ հայոց նորագոյն պատմութեան մի շարք հետաքրքրական խնդիրների համար։ Սիրում ենք յուսալ, որ այդ երախտաւոր աշխատանքը յօժարութեամբ կը կատարեն Հայաստանի մեր ձեռնհաս քանասէրները, իսկ մինչ այդ մենք խուսափում ենք այս ուսումնասիրութեան սահմաններն երկրորդական նիւթերով ընդարձակելուց։

Վերջացնելուց առաջ պիտի խոստովանենք, որ հակառակ մեր որոնումների, մեզ չյաջողուեց հղել Միւր Դաւիթի ծննդեան և մահուան թուականները, թէև իր գործունէութեան ժամանակաշրջանը մեզ իրաւունք է տալիս ենթադրելու, թէ նրա ծնունդը պիտի տեղի ունեցած լինի 1770-ական թուականներին, իսկ մահը՝ 1850-ական թուականներին։ Թեհրանի Սուրբ Թադէոս Բարդուղիմէոս եկեղեցու քակում կայ մի համեմատաբար անշուք գերեզմանաքար, հետեւալ արձանագրութեամբ.

Ա Ս Պ Ե Տ
Մ Ե Լ Ի Բ Շ Ա Լ Ն Ա
Ձ Ա Ր Ե Ա Ն
Հ Ա Ն Գ Ե Ա Ի
1 8 5 3 Ա Պ Ր Ի Լ

միջև, Կ. Պետի ճանապարհն ընտրելու պատճառն այն էր, որ Աբրահամ Միրզան ցանկանում էր ուղղակի բանակցել Պետերբուրգի հետ, իսկ Կովկասում հետևող ուսու իշխանաւորները Պարսից զեւպաններին թոյլ չէին տալիս Ռուսաստան անցնելու: 1826 թուի Հոկտեմբերի 7-ին Միր Դաւիթն Աբրահամ Միրզայի պատուէրով մի նամակ է գրում Աստորիայի Իշխան Մետտերնիխին և նրանից խնդրում է, որ Պարսկաստանի դատը պաշտպանի Միր Դաւիթի այս շրջանի գործունէութեան վերաբերեալ մեծ թուով փաստաթղթերի պարսկերէն բնագրերը կամ թարգմանութիւնները տեղ են գտել ժամանակակից մի հաւաքածոյի մէջ, որից օգտուելով հանգուցեալ Սայիդ Նաֆիսին մի երկար շարք գետեղում է իր «Ժամանակակից Պարսկաստանի հատարակական և քաղաքական պատմութիւն» անունով գրքի երկրորդ հատորում: 37) Այդ փաստաթղթերը հաւանաբար ժամանակին Աբրահամ Միրզային են մատուցւում Միր Դաւիթ կողմից, որպէս զեկուցում իր առաքելութեան:

Ստամբուլում Միր Դաւիթն ամիսներ շարունակ բանակցութիւններ է վարում տեղի ուսուց զեւպանատան և Ռուսաստանի արտաքին գործոց նախարարութեան հետ՝ Պետերբուրգ անցնելու արտօնութիւն ստանալու համար, սակայն այդ բանակցութիւնները դրական արդիւնքի չեն յանգում և ոգու հիւպատոսը մերժում է նրան իր կողմից մուտքի անցագիր տալ: Վերջապէս, Դեկտեմբերին, ուսուց կայսեր կողմից նրան պաշտօնապէս տեղեկացնում են, որ ոչ մի պայմանով չի կարող մուտք գործել Ռուսաստան և որ ապագայ բոլոր բանակցութիւնները պիտի վարել Վրաստանի փոխարքայի հետ: 37) Իրերի այս կացութեան մէջ Միր Դաւիթը ստիպւում է ձեռնադրել Պարսկաստան վերադառնալ: 38)

Թուրքմէնչայի յայտնի պայմանագրով, կնքուած 1828 թուի Փետրուարի 10-ին, ամբողջ Անդրկովկասն անցնում է ուսական տիրապետութեան տակ և ցարական կառավարութիւնը մերժում է ճանաչել մեյիքների վաղեմի իրաւունքները: Մասնաւորապէս ծանր հարուած է հասնում Մելիք Շահնազարեաններին, որոնց կալուածների մի խոշոր մասը սեփականացնում է երեխայութիւնից նրանց պաշտպանութիւնը և քարերարութիւնը վայելած Իշխան Մադաթովը: 39) Ըստ երևոյթիւն Միր Դաւիթն իր կեանքի մնացածն առաւելապէս նուիրում է իր տոհմի բռնագրաւուած իրաւունքները վերականգնելու գործին: Գեղարքունեաց մելիքները նրան լիազօրւում են ուսական դատարաններում հետապնդելու իրենց դատը, վստահ լինելով, որ իր դիւանագիտական լայն փորձառութեամբ նա լաւագոյն մարդն էր այդ գործը յաջողութեամբ ի կատար ածելու համար: Հակառակ անմիտելի փաստերի և քաղմաթիւ վաւերաթղթերի, սակայն, այդ դատն երկար տարիներ ձգձգում է, պատճառ դառնալով ուժերի և միջոցների հսկայական վատնումների: Եթէ հաւատանք պրոֆ. Թումայեանին, «... Նա ստիպուած եղաւ զաղտնի կերպով ծախելու իր կահ-կարասիքը և նոյնիսկ պատուոյ այն սուրը, որ նա ստացել էր Նապոլէոնից: Վերջապէս, չափազանց աղքատ

զին Գեորգի, որ ի վաղ ժամանակաց հետէ արքայական հրովարտակօքն Սէֆեանց, ի ձեռս իշխանութեան Մելիք-Շահնազարի Շափուրեանց և որդւոց նորա է լեալ, մեք ևս ի յայտ ամի առ ի կարգաւորել զհին կանոնս և ուղղել զայն ամենայն կարգադրութեամբ և բոլոր գործոցն անտի, յիշեալ բարձրաստիճանի կառավարութեանն, որ է յորդուց Մելիք Շահնազարի, յանձնեմք, զի որպէս որ հարկն է և արժանն և բանականութեան նորա պատշաճի, ի կարգադրել զգործս անտի և ինն ի հաճեցուցանել զբոլոր ժողովուրդան, զգովանի ջանացողութիւն իւր ի գործ գիցէ՝ զվճն պատահեալս ի միջի նոցա, յատուկ բնութեամբ վերահասութիւն արարեալ, համեմատ օրինի և կանոնի վերջացուցէ և զմեղաւորսն պատմեսցէ, զի մի որ վստահացի գործել զընդդէմս իրաւանց, որ Աստուծով յիշեալ նահանգն ստացեալ գնորդութիւն, ժողովուրդք ի հանդստութեան լեալ, աղօթեսցին վասն տէրութեանս»։ 33)

Հրովարտակի շարունակութեան մէջ Աբբաս Միրզան որոշում է Մելիք Շահնազարեանների իշխանութեան սահմանները, ապա առանձնաշնորհումներից զրկում է «այնոքիկ որք ի յորդուցն Մելիք Շահնազարի փախուցեալ և ի տէրութենէ Պարսից յերեսս դարձուցեալ են»։ Սակայն Միր Դաւիթը ջանք չի ինայում նրանց դրութիւնն ևս պարզել, այնպէս որ նոյն 1824 թուին նա գնում է Թիֆլիս և Կովկասի կառավարչպետ Ջորավար Երմոլովից թոյլտուութիւն է խնդրում Ռուսաստան ապաստանած որոշ հայ մելիքների իրենց հայրենի Գեղարքունիքը վերադառնալու համար։ 34)

Յաջորդ տարուայ գարնանը Միր Դաւիթն Թեհրանում հանդիպում է քրիստոնէացած հրեայ միսիոնար դոքտ. Ջոզէֆ Վոլֆֆը, որն ըստ ամենայնի բարձր է գնահատում հայ դիւանագէտի մտաւոր կարողութիւնները, թէև նրան Պարսից արքունիքում տեսած լինելով, սխալմամբ մահմեդական է համարում։

«Դաւիթ խանը», — գրում է նա, — «մի անձնաւորութիւն էր քաջատեղեակ Քրիստոսի եկեղեցու պատմութեան և նրա հեղինակներին, ինչպէս օրինակ Եւսեբիոսին, Բարոնիոսին և Ֆրանսուայի Յէրոնիմին։ Նա ծանօթ էր այս մարդկանց զրուածքներին, որն արդարև զարմանալի էր, և քաջատեղեակ՝ Քրիստոսի եկեղեցու մէջ մուտք գործած հերետիկոսութիւններին։ Եւ թէև ինքն անձամբ մահմեդական էր, նա հետեւեալ չափազանց անակընկալ դիտողութիւնն արեց, թէ Մուհամմադը կարծես աշակերտն էր եղել Կերինթոսի և Արիստի»։ 35)

1826 թուի սեպտեմբերին Միր Դաւիթը նորից երևան է գալիս ղեկավարութեան պաշտօնով։ Այս անգամ Աբբաս Միրզան փորձում է նրան Կ. Պոլսի ճանապարհով Պետերբուրգ ուղարկել, ռուս-պարսկական սահմանաշին վճենրի կապակցութեամբ, ցարական կառավարութեան հետ բանակցութիւններ վարելու և Պարսկաստանի տեսակէտները պաշտպանելու համար, մի ժամանակ՝ երբ փաստօրէն պատերազմական վիճակ էր տիրում կողմերի

և Ֆրանսերէն լեզուներով հրատարակում է մի փոքրիկ հատոր, որի հայերէն խորագիրն է. «Տեղեկութիւնք ի վերայ յոմմեան վիճակին Պարսկաստանի, ի լեզու պարսիկ, հայ և զաղղիացի, ի Միր Տաւուտ Ծառուրէ, Լանկիսէ և ի Ջրպետէ»։ Ֆրանսերէն ենթախորագրի տակ նա իրեն ներկայացնում է որպէս «Chevalier des Ordres du Soleil et du Lion, envoyé en France en 1816»։³¹⁾

1822 թուի աշնանը Թաղիաղեանը նորից առիթ է ունենում Միր Դաւթին հանդիպելու, այս անգամ Հաղպատի Ս. Նշան Վանքում, ուր առանձնացել էր Եփրեմ Կաթողիկոսը՝ հայրապետական աթոռից հրամարուելուց յետոյ։

«Ապա եկն անդանօր և մեծանուն Դաւիթ խան Ծառուրեան Դեսպան 'ի կողմանէ Պարսից 'ի Գաղղիա գնացեալ, և առ յապալն զիրաւունս տանուտիրական իշխանութեան իւրոյ 'ի վերայ Գեղարքունեաց հաստառեալ ի դիւանի կայսերութեան Ռուսաց, վասն շառաւիղ զոլոյն իւրոյ սերնդոց Սուլիանայ հինաւուրց Տեառն երկրին։ Այս հոյակապ պայազառ, 'ի սակս սակաւութեան սենեկաց՝ հիւր տուաւ զրազրառան տեղւոյն, յորում եսն բնակէի։ Քաղցր և իշխանաւմայելուչ բարբ նորա, հանրածանօթ տեղեկութիւնք աշխարհաշուրջ մտացն, և ուսումնարութեանն սովորոյթ, բազմօք բացին զմիտս իմ։ 'ի մասնաւորի պատմեաց ինձ սա զվարս Ռոբինսոնի Քրուզայ՝ զոր գեռ չէի տեսեալ. և յաւել 'ի նա զհրաշակերտս և զգովանիս 'ի գիտութեանց մեծի մայրաքաղաքին Պարսպ, և զարուեստիցն գիւտս յեղու 'ի լսելիս իմ։ Մանուկ անլուր աշնպիսեաց՝ այնքան սաստիկ հարայ 'ի սէր երթալոյ անդր, և վտանգաց 'ի վտանգս անկանելոյ՝ մինչև աղերս 'ի վերայ աղերսանաց գրեալ մատուցի ամենեւան հայրապետին Եփրեմայ, թողուլ զիս ազատ 'ի շուրջ աշխարհի»։³²⁾

Այս անգամ Թաղիաղեանին յաջողւում է էջմիածնից մեկնելու արտօնութիւն ստանալ, սակայն բախտը նրան առաջնորդում է ոչ թէ դէպի Փարիզ, այլ դէպի Կալկաթա։

1824 թուի Յունուար 9-ին (7 Ջամադի-օլ-սովվալ, 1239 թ.) Միր Դաւթին Աբբաս Միրզայից ստանում է մի հրովարտակ, որով մի անգամ ևս հաստատուում են նրա տոհմի մելիքական դարաւոր իրաւունքները։ Այդ հրովարտակի մէջ Աբբաս Միրզան մեծ զովաստեքով է խօսում Միր Դաւթի կարողութիւնների մասին։ Հետեւեալը թարգմանութիւնն է հրովարտակի առաջին մասի, որն ի դէպ հետաքրքրական լոյս է սփռում մելիքական իրաւասութիւնների վրայ։

«Մեր բարձր հրաման եղև զի ըստ առատութեան խնամոց լուսաւորեալ սրտի մերոյ ի մասին բարձրաստիճան և զերազահ և հաւստարիմ ընտրելոյն ի մեծամեծս ազգին քրիստոնէից Դաւիթ խանին և վասն յայտնի լինելոյն արժանաւորութեան և բանագիտութեան նորին, լոյս խնամոց արեգակնափայլ սրտի մերոյ ծագեալ առ նա, ղկառավարութիւն նահան-

էր մէլիք Շահնագարս յազգէն Հայոց՝ և հաւատով քրիստոնեայ, իշխան հօր և փառաւոր, որ արար հիւրընկալութիւն շահին որպէս վայելէ թագաւորի՝ և էր ինքն բարեկամ և մտերիմ և արգոյ առաջի թագաւորին։ Վասն որոյ և թագաւորն պատուական և ազնիւ զգեստութեամբ շքեղացուցեալ խիւսիեաց՝ և պարզեաց նմա զիշխանութիւն մէլիքութեան գաւառին, և այլ ևս դաստակերտս և զեղօրայս ետ նմա և եղբարց նորա։ Եւ հաստատուն նսմոս գրեաց և կնքեաց թագաւորական կնքով և ետ նոցա զի անփոփոխ լիցի ժառանգութիւնն այն նոցա և գաւալաց նոցա յազգէ յազգ մինչև յաւիտեանս։ 27)

Մէլիք Շահնագարս իր հերթին սերւում էր Դոփեան իշխանական տնից, որի սերունդն իր անունը վերցրել էր Զաքարէ Ամիրսպասալար և իւսնէ Աթաբէկ իշխանների քոյր Դոփի անունից։ Դոփը, Զաքարեան Սարգիս իշխանի, դուստրը, ամուսնանում է Ծարի հայազգի իշխան Հասանի հետ և իր անունը տալիս է այդ տոհմին, որի իշխանութիւնը 13-րդ դարում տարածւում էր Թարթառ գետի վերնազաւստից բացի նաև Սիւնիքի Սողբ գաւառի վրայ (Սևանայ լճից հարաւ-արևելք)։ 28)

Միւր Դաւթի Փարիզ վերադառնալուց յետոյ մենք այլևս նրա մասին ռւրիշ յիշատակութեան չենք հանդիպում մինչև 1816 թիւը։ Եթէ ունեցել է նա որևէ ազգային կամ դիւանագիտական գործունէութիւն, այդ մասին բոլորովին լուռ են գէթ մեր ձեռքի տակ եղած աղբիւրները։ Առանց մանրամասնութեան մէջ մտնելու շեշտենք, որ մենք հաւաստի չենք համարում Ռուզաթ-օս-Սաֆայի այն տեղեկութիւնը, ըստ որի Դաւիթ խանն ռուզեկցում էր 1806 թուին Նապոլէոնի կողմից Թեհրան ժամանած պաշտօնական դեսպան Ամէդէ Ժուբերին։ 29) Ժուբերի արկածալից դեսպանութեան մէջ, սակայն, հայերն իրենց դերն են ունեցել, որին թերևս անդրադառնանք մի այլ առիթով։

1816 թուին, սակայն, մենք Միւր Դաւթին հանդիպում ենք Ս. Էջմիածնում, դէպի Փարիզ իր ռուզեկութեան ճանապարհին՝ որպէս պաշտօնական դեսպան պարսից պետութեան։ Մեսրոպը Թաղիադեանն իբրև ականատես այսպէս է գրում իր «Պատմութիւն Պարսից» աշխատութեան մէջ։

«Ի 1806, արքայն Պարսից դեսպան առաքեաց 'ի Պարիս, և շարունակեաց զայն ցամն 16 երբորդ, յորում մեծանուն իշխան Հայկազուն Դաւիթ Մէլիք Շահնագարեան, այր Գաղղիարէնագէտ և հմուտ իրողութեանց Եւրոպայ՝ առաքեցաւ 'ի դիմաց թագաւորին նստիլ դեսպանութեամբ 'ի Պարիս։ Որ զճանապարհայն եկեալ յէջմիածին, ռւնկն մատոյց հեղութեամբ միւսմ 'ի ճառից իմաց՝ յատենի Հայրապետին Եփրեմայ. և խնդրեաց 'ի նմանէ արձակել զիս, զի տարցէ ընդ իւր 'ի Գաղղիա յուսմունս պէտպէս գիտութեանց աշակերտակցութեամբ Խաչատրոյ քեռորդւոյն իւրոյ։ Այլ չեղև հնար»։ 30)

1817 թուին, — ընկերակցութեամբ Յակոբ Շահան Զրպետեանի և Լուդովիկոս Մ. Լանզլէսի, — Միւր Դաւիթը Փարիզում հայերէն, պարսկերէն

յ 3-դ ասուր փետրվարի 1861 ամի հիմնեցելոյ ի վերայ խնդրագործութեան բնակչի Շուշուայ դաւառի Զրաքերդ դաւառակի Վերինշէն գեղջ Ասլան բէկի Ռուստամբէկեան Մէլիք-Շահնազար-Շահֆորեանց վասն այն թէ արդէն երևի 'ի հաւաքեալ օրինաւոր եղանակաւ հաւաստութեանց՝ ազգապետ սերնդոց նորա է Մէլիք Շահնազար Շահֆորեան, յորմէ ծնեալ են Մէլիք Նավրին և Նաւրի Աղայն, ի Մէլիք Նավրին ծնեալ է Մէլիք Աստուածատուր, յորմէ ծնեալ են Միր-Դաւիթ-խան և Բապայ բէկն, ի Նավրի աղայն ծնեալ է Նաղտի բէկն, յորմէ և ծնեալ է Միանսար բէկն, ի Բապայ բէկն ծնեալ են Ռուստամ բէկն և Առուշան բէկն, ի Ռուստամ բէկն ծնեալ են Ասլան-բէկն և Բէկլար բէկն, յԱսլան բէկն ծնեալ են Միրզաջան բէկն և Բալայ բէկն և ի Բէկլար բէկն ծնեալ են Բալասան բէկն և Սերկէյ բէկն: Ստուգութիւն որոյ վկայէ Լուսաւորչական Հայոց վիճակային Կոնստիտուորիայն Հարաբադու ստորագրութեամբ և զրոշմամբ արքունի կնքոյ, ի 19 Ապրիլի 1861 ամի 'ի Բ. Շուշի:

№ 871

Անդամ Կոնստիտուորիայի Տէր Իսրայէլով
Քարտուղար Մէլիք Շահնազարեանց»։ 25

Հաւանաբար վերի ճիւղագրութիւնն անթերի չէ, քանի որ զրբի հեղինակը տողատակի ծանօթութեան մէջ յիշում է թէ Բէկլար-բէկից ծնւած են (բացի Բալասան և Սերկէյ բէկերից) Զաւատ-բէկ, Նազար-բէկ և Առուստամ-բէկ, իսկ Ասլան-բէկից ծնուած են Պաւլի-բէկ և Զիւմշիւտ-բէկ: Դրանով հանդերձ այդ վկայագիրը վաւերական լոյս է սփռում Միր Դաւիթի ծագման վրայ:

Վերայիշեալ վաւերագրից յետոյ հեղինակն աւելացնում է. «Մի հաստ և հին թղթի վերայ վիճագրուած է Միր-Դաւիթ-խանի պատկերն՝ Պարսից Շահին շնորհուած տիտղոսի ժապաւէնով և պարսկական աստղանիշ շքանշանով: Պատկերի տակ վիճագրուած է. «Միր Դաւիթ խան Ծառուբեան ի տանէ Մէլիք Շահնազարեանց Մազրայի. ասպլտ*) առաջին աստիճանի կարգացն Արեգական առիւծոյ Պարսից Արքային, ևն. երբեմն դեսպան 'ի կողմանէ նոյն արքայէ առ թագաւոր Փռանցիոս 1816 թուին»։ Տպուած է նաև նոյնի գաղղիերէն թարգմանածն»։ 26)

Յայտնի է հայոց պատմութիւնից, որ Մէլիք Շահնազարեաններին նախահայրն է եղել Մէլիք Շահնազարը, որի մօտ Շահ Աբբասն իջկանում է 1606 թուին: Այս առթիւ Առաքել Դաւրիժեցին գրում է.

«Ելեալ շահն ի Թիֆլիսու գնաց ի դաւառն Գեղամայ և բանակեցաւ անդէն բանակն արքունի. և ինքն Շահաբուսն իջկանեցաւ ի տան մէլիք Շահնազարին, որ էր ի գիւղն Մազրայ, բնական ի նոյն գեղջէն: Եւ

*) Սոյն ուսումնասիրութեան մէջ բերուած բոլոր վաւերագրերի ուղղագրութիւնը պահուած է նոյնութեամբ: Զ. Հ.

առանց աղբիւր յիշելու, նրա ծննդավայրը նշանակում է Նոր-Ջուղան, չմայրը յղի վիճակի մէջ գերի տարածած ըլլալուն համար»։ 21)

Այս տեղեկութիւնները վստահօրէն չեն համապատասխանում իրականութեան, քանի որ Միր Գաւթի ծննդեան ժամանակաշրջանում ղէպի Ջուղա գերութեան հարց չկար։ 18-րդ դարում գերութեան ղէպեր եղել են 30-ական թուականներին՝ Նաղեր Շահի կողմից ղէպի Խորասան և դարավերջին՝ Աղա Մուհամմադ խանի կողմից, Վրաստանը գրաւելուց յետոյ։

Չափազանց անվստահելի են նաև Ալաօյանեանի յաջորդ պարբերութեան առաջին մասերը. «Դաւիթ հայ և պարսիկ լեզուները Սպահանի մէջ կը սորվի և 14—15 տարեկանին, մօրը մահէն ետք, կ'երթայ Պաղտատ, ուր կը դօրացնէ իր պարսկերէնը և կը սորվի արաբերէն և Պաղտատի մէջ կը վարէ Ֆրանսայի փոխ-հիւպատոսի և պարսիկ հիւպատոսի գործակատարի պաշտօնները։ Անկէ կ'անցնի Փարիզ, իր ուսումը կատարելագործելու, մանաւանդ ֆրանսերէնը հիմնովին ուսանելու համար։ Նաև կը ծանօթանայ Շահան Ջրպետի հետ, որ Արևելեան Լեզուաց Վարժարանին մէջ Հայերէնի դասատուն էր»։ 22)

Պրոֆ. Թումանյանը քաւարարւում է միայն յիշելով, թէ պարսկերէն և արաբերէն լեզուները տիրապետելուց յետոյ Միր Դաւիթը գնացել էր Փարիզ՝ ֆրանսերէն սովորելու նպատակով։ Այդ ժամանակ Նապոլէոնը դիմում է Յակոբ Շահան Ջրպետին, որը Փարիզի Կայսերական Ճեմարանում հայերէնի դասախօս էր, և խնդրում է, որ լեզուին և երկրին ծանօթ մի քանազնաց յանձնարարէր յատուկ մի առաքելութեամբ պարսից արքունիքն ուղարկուելու համար։ Ջրպետն էլ յանձնարարում է Միր Դաւթին։ 23)

Մակար եպիսկոպոս Բարխուդարեանցն իր «Արցախ» անունով աշխատութեան մէջ, Գիւլիստան զաւառի Վերին-Շէն գիւղի մասին խօսելիս, մի առանձին քաժին է յատկացնում Մելիք Շահնազարեաններին։

«Գիւղումս բնակում է», գրում է նա, «Բէկլար-քէկ Մելիք-Շահնազարեանց Շահփաւրեանցն, որի նախնիքն ևս Մեծ-Մազրա գիւղից փոխադրուած են Արցախ, նախ բնակութիւն հաստատած Աւետարանաց աւանում, ապա Շուշում, ապա Թիֆլիզում և հուսկ յետոյ գիւղումս։ Մելիք-Շահնազարեանների այս ճիւղի պատմութիւնն անյայտ փացած է գրականութեան, վասն որոյ գետեղում եմ հետեւել վաւերաթղթերը իբրև նիւթ ապագայ պատմութեան»։ 24)

Ապա կցում է երկու վկայականներ, որոնցից առաջինը (1860 թ. Մայիս 3) վերաբերում է Առուստամբէկ Բաղայրբէկեան Մելիք Շահնազարեանց Շահփաւրեանցին, իսկ երկրորդը հետեւեալն է․

«Ըստ հրամանի Նորին Կայսերական մեծութեան ինքնակալին ամենայն Ռուսաց տուաւ այս ի Լուսաւորչական Հայոց կանոխոտորէն Ղարաբաղու համաձայն օրագրական սահմանադրութեան Նորին կայացելոյ

խաղացումն Անդրկովկասում, Ֆաթհ-Ալի Շահին մղում են վերաքննելու իր արտաքին քաղաքականութիւնը և լրջօրէն իր ուշադրութիւնը դարձնելու Նապոլէոնի վրայ, Պարսկաստանը կարիք է զգում զինուորական և տնտեսական օգնութեան, պատուար կանգնելու Ռուսաստանի ծաւալման դէմ, իսկ Անդլիան իր օգնութեան համար նախ առաջարկում է չափազանց ծանր պայմաններ, ապա աւելի ուշ, 1805 թուին, Ռուսաստանի հետ զանակցելուց յետոյ զրեթէ ձեռնպահ դիրք է բռնում:

1804 թուի Սեպտեմբերին Ֆաթհ-Ալի Շահն Երևանում հանդիպում է ունենում Դաւիթ Դ. Կաթողիկոսի հետ և նրանից օգտակար տեղեկութիւններ է ստանում Նապոլէոնի մասին, որ նոյն տարուայ Մայիսին պաշտօնապէս կայսր էր յայտարարուել: 16)

Մինչ այդ, Փարիզից ստացուած հրահանգների համաձայն, Բաղդադի Ֆրանսական հիւպատոս Ժան Ֆրանսուա Ռոսսոն (Jean François Rousseau), որն ի դէպ Միւր Դաւթի առաքելութեան մէջ էլ որոշ դեր էր խաղացել, շփման մէջ է մտնում պարսից կառավարութեան հետ, նոր բանակցութիւնների դուռ բանալու նպատակով: Համաձայն Լոնդոնի արտաքին գործոց նախարարութեան արխիւում պահուած մի նամակի, Միւրզա Բողոբզը գրում է Բաղդադի անգլիական ներկայացուցիչ Սըր Հարֆորդ Ջոնսին (Sir Harford Jones), թէ «Ֆաթհ-Ալի Շահն Երևանի առաջին ճակատամարտի ընթացքում 1219 (1804) թուին Ֆրանսիոյ կայսեր նամակները ստանում է երկու հալ վաճառականների միջոցով»: 17)

Այդ նամակների մէջ Ֆրանսական կառավարութիւնն ակնարկներ է անում զոյգ երկրների միջև բարեկամական կապերը վերականգնելու խնդրին և Նապոլէոնն առաջարկում է երկու կողմից միասնաբար յարձակում գործել Ռուսաստանի վրայ: 18)

Ի պատասխան այդ գրութիւնների, թէ անկախ զրանցից, Ֆաթհ-Ալի Շահը Թուրքիայի Ֆրանսական դեսպան Մարշալ Բրունի (Maréchal Brune) միջոցով Նապոլէոնին մի նամակ է գրում և Կ. Պոլիս է ուղարկում մի հայ բանադնացի ձեռքով, որը մեզ յայտնի է Osséph Vassilovitz անունով (19), և որն ըստ Ամէզէ Ժոնքերի՝ իրեն ներկայացնում է որպէս մի վաճառական: 20)

Այդ նամակը, թարգմանութեան հետ միասին, 1805 թուի Յունւարին հասնում է Նապոլէոնին և սկիզբ է դնում Ֆրանս-պարսկական փոխադարձ յարաբերութեանց մի բեղուն շրջանի, որի պատմութիւնը հետաքրքրական լինելով հանդերձ, դուրս է սոյն առումնասիրութեան սահմաններից:

Ո՞վ էր, սակայն, Միւր Դաւիթ Մելիք Շահնազարեանն և ի՞նչ պայմաններում նրան վիճակուեց նախակարապետը հանդիմանալ Ֆրանս-թրանսական արդի դիւանդիտութեան:

Հայ բանասիրութեան տքնաջան վաստակաւոր Արշակ Ալպոյաճեանը,

ներից մէկում: 11) Հետագայ տողատակի ծանօթութեան մէջ աւելի մանրամասնօրէն անդրադառնալով այդ առաջարկներին, Ռոլինսոնը գրում է. «Այս նամակները մատուցւում են Շահրոխ անունով մէկի կողմից (այստեղ Շահրոխ անունը վստահօրէն Միր Դաւթի տոհմի մի այլ կոչման՝ Շահփուրի աղաւաղումն է. Զ. Հ.), որը Փարիզ էր ճամբորդել իր անձնական գործերով և այնտեղ մեծ աւաղորութեան էր արժանացել ֆրանսական պաշտօնական շրջանակներում: Սկզբում ընդհանուր կարծիքն այն էր, որ նրանք հարազատ զրութիւններ էին՝ սակայն յետոյ այնպիսի պարագաներ ի յայտ եկան, որոնք տեղի տուեցին կասկածի, թէ նրանք բղխում էին դիւանագիտական ստորադաս պաշտօնեաների մի խմբակի կողմից, որոնք «Հիւպատոսական զործակալներ» անուան տակ մնացել էին Սիւրիայում:—այդ երկրի ֆրանսական ուժերի պարզումից յետոյ,— և որոնք երկար տարիներ շարունակեցին հետապնդել քաղաքական արկածախնդրութեան անհանգիստ մի ուղի, հետագայում սադրանքների մի կատարեալ ցանց տարածելով ամբողջ Արևմտեան Ասիայի վրայ»: 12)

Այս բոլոր վկայութիւնները բնաւ կասկած չեն թողնում, թէ Միր Դաւթի առաքելութիւնն առ նուազն կիսապաշտօնական բնոյթ էր կրում և նոյնիսկ եթէ դեսպանական լիազօրութիւններ չուներ, սկզբնական մի փորձ էր նախադուռ բանալու ֆրանս-իրանական աւելի լուրջ բանակցութիւնների առջև: Եթէ Միր Դաւթն աւելի մեծ յաջողութիւն չունեցաւ, պատճառն այն չէր, անշուշտ, որ Պարսկաստանում նրա բերած թղթերը կարգացող չկար, այլ այն, որ պարսից կառավարութիւնը հէնց նոր մի դաշինք էր կնքել Հնդկաստանի կառավարութեան ներկայացուցիչ Կապիտան (յետոյ պարսից երկհատոր պատմութեան յայտնի հեղինակ, Սըր Զոն) Մալքումի հետ և իր քաղաքական յոյսերը կապել էր Մեծն Բրիտանիային: Յիշուի, Աբբաս Միրզայի նախարար Միրզա Բոգորզը կտրականօրէն յայտարարում է, որ «Եթէ Բոնապարտն էլ անձամբ Թեհրան գայ, նրան թոյլ չի տրուի Տիեզերքի Կենտրոնի (Ղեբլա Ալամ) տեսութեան արժանանալու» 13): Այս կապակցութեամբ հետաքրքիր է նկատել, որ իր անունով յայտնի դարձած դաշնագիրը ստորագրելուց յետոյ (Յունուար, 1801), Կապիտան Մալքումը համոզում է Ֆարս-Ալի Շահին մի ֆարման հրապարակել, որով նահանգապետներին խտրել հրահանգւում էր ոչ մի պայմանով թոյլ չտալ ֆրանսացիներին իրենց իրաւասութեան ենթակայ սահմաններն ոտք կոխել, աւելացնելով թէ «Դուք բոլորովին ազատ էք և հրաման ունէք նրանց աւարդելու և սպանելու» 14): Այս փաստերի դիմաց զարմանալի է, որ որոշ հեղինակութիւններ, — ինչպէս Ալի Աբբաս Բիւան իր «Իրանի քաղաքական և դիւանագիտական պատմութիւն» գրքի մէջ 15), — Դաւթ խանի առաքելութեան ձախողման բուն պատճառներն անտեսելով, դեռ կրկնում են Թեհրանում ֆրանսագէտ չլինելու անհիմն ու անհեթեթ վարկածը:

Ինչևիցէ, հետագայ դէպքերը, մասնաւորապէս Ռուսաստանի առաջ-

բանի որ այդ ժամանակ մէկը չկար, որ կարողանար այդ գրութիւնը կարգաւ և նամակի պարունակութիւնը հասկանալ, հարկադրաբար ծրարը չբացած վերադարձնում են նամակաքերին և նրան յետ են ուղարկում (իւր երկիրը)»⁷⁾։

Նոյն հեղինակը մի քանի տարի յետոյ, 1883 թուին, իւր «Մոնթազէմէ Նասէրի» գրքում, հաւանաբար Ռուզաթ-օս-Սաֆային հետեւելով, բութրովին այլ կերպ է մեկնաբանում դէպքերը. «Նւ այս տարուայ մէջ (1217) Բաղդադի հայ վաճառականներից Խօջա Դաւիթ անունով մէկի միջոցով Ֆրանսիայի Առաջին Հիւպատոս Նապոլէոն Բոնապարտի կողմից մի նամակ է հասնում Նորին Վեհափառութեան, Խօջա Դաւիթը խանութեան տիրոջն ոտանայով ուղևորւում է Ֆրանսիա, իւր հետ տանելով այդ նամակի պատասխանը»⁸⁾։

Անգլիական աղբիւրներից Ռոբերտ Գրանտ Վատսոնն իւր Ղաջարներին նուիրւած հանրածանօթ պատմութեան մէջ (1866) հեզնական շեշտով է յիշատակում Միւր Դաւթի առաքելութիւնը. «Մենք տեղեկանում ենք թէ Հիշրէթի 1216 (Փրկչական 1801) թուին մի հայ վաճառական, որ Բաղդադից Թեհրան էր եկել, յայտարարում է թէ հաւատարմագրեր է կրում Նապոլէոն կայսեր կառավարութեան կողմից, Բայց Թեհրանում ոչ ոք չի կարողանում վերծանել ֆրանսերէն գրերը, որոնցով շարադրւած էին նրա նամակները, ուստի այդ ինքնակոչ դեսպանը ստիպւում է համակերպուել այն անտարբերութեան, որից իւր արտաքին տեսքն և իւր շքախումբը բաւարար չէին իրեն ազատելու»⁹⁾։

Անգլիացի մի այլ հեղինակ, Բեհոտունի բեեռագիր արձանագրութեան վերծանող և Թեհրանի երբեմնի բրիտանական դեսպան Սըր Հենրի Ռոլինսոնը, որը 19-րդ դարի պարսկական քաղաքական կեանքը յառուկ ուսումնասիրութեան առարկայ էր դարձրել, իւր «Անգլիան և Ռուսաստանն Արևելքում» աշխատութեան մէջ (1875 թ.) հետաքրքիր մանրամասնութիւններ է տալիս ֆրանս-իւրանական յարաբերութեանց նախնական փոքրձերի կապակցութեամբ. «Պարսկաստանը... յաջորդաբար անխնջ ծիցիանովին կորցրեց Մինգրելիան և Գանձակը, Շաբին, Շիրուանն և Ղարաբաղը, 1804 թուին նա կոռեց իւր առաջին հաստատուն ճակատամարտում ուսուկան զօրքերի դէմ՝ Նրևանի մօտ և, անշուշտ, պարտութիւն կրեց՝ Նոյն 1802 թուին Ֆրանսիայի կողմից նախնական բանակցութիւններ սկսուեցին Վրաստանում, Ռուսաստանի դէմ ֆրանսական և պարսկական մի բանակի համագործակցութեան առաջարկով (բութր հողային նուաճումները դաշնագիր պետութիւնների մէջ հաւասարապէս բաժանելու և անմիջապէս Թեհրանում և Նրևանում մնայուն ներկայացուցիչներ հաստատելու պայմանով), նրանք պաշտօնականութիւն գտան»¹⁰⁾։

Վերին տողերն իրականութեան մէջ զրուել էին 1849 թուին և տպուել կալկաթայում հրատարակուող մի հանդէսի նոյն տարուայ համար-

զաթ-օս-Սաֆա գրքի Ղաջարներին նուիրուած յաւելուածական մասում գրում է՝ «1209 (1793) թուին երբ նահապետ արքան՝ Մուհամմադ խան Ղաջար Ղաջին Թիֆլիս քաղաքը նուաճեց և ջարդ ու կոտորուած կառարեց3), Ֆրանսիայի թագաւոր Նապոլէոնն (այդ դէպքերի մասին) տեղեկանալով՝ Ռուսաստանի կառավարութեան դէմ թշնամութիւնից և առեւտրութիւնից դրդուած, ցանկացաւ նահապետ կայսեր հետ բարեկամութիւն ու միասնականութիւն ստեղծել: Նա Սաֆաւեան արքաների կողմից Ֆրանսիայի կառավարութեան հետ կնքուած դաշնագրերն իր բանագնացի հետ Պարսկաստան ուղարկեց: Քակայն վերջինս այն ժամանակ թեղ հասաւ, երբ այն թագաւորը Շուշուայ բերդում նահապետութեան շնորհին էր արժանացել և ինքնալու կայսր Ֆաթի-Ալի Շահ Ղաջարը դեռևս զան բարձրացած չլինելով, երկիրը խռով ու խռնակ վիճակում էր: Հաջի Իբրահիմ խանը (ժամանակի էթէմաղ-էդ-Դօվլէն կամ նախարարապետը՝ Զ. Հ.) նրան մի անորոշ պատասխան տուեց և ճանապարհ գրեց4): Քարբալայի կոտորածի և Վահաբիների ապստամբութեան տարում էլ, որ 1216-ին էր, Իսմայիլ բէգ Ղօլամը նամակ էր տարել Բաղդադ, երբ տեղի վաճառականներից մէկը, Խօջա Դաւիթ անուանով, նրան հանդիպելով, պնդում է, թէ ինքը Ֆրանսիայի կառավարութեան կողմից Պարսկաստան ուղարկուած բանագնաց է և յետոյ էլ Իսմայիլ բէգ Բայաթի հետ զալիս է Թեհրան: Բայց քանի որ Ֆրանսերէն կարողաւ դեռ Պարսկաստանում սովորութիւն չէր դարձել, նրա գրութիւնների հանգոյցը չլուծուեց և նրա առաքելութեան հանդէպ կասկածանքով վերաբերուեցին: Այնպէս որ դարձեալ մի անորոշ պատասխան գրեցին և Դաւթին էլ խանութեան ախտոք շնորհելով յետ ուղարկեցին»5):

Քարբալայի դէպքերը, որոնք իրենց որոշմամբ մանրամասնութեամբ նկարագրուած են պարսկական աղբիւրներում, տեղի ունեցան 1216 թուի էյդէ Ղադիրի օրը (դօլ հէշըա ամսի 18-ին)6), որը համապատասխանում է Փրկչական 1802 թուի Ապրիլի 21-ին: Վառհուրէն Միր Դաւթի Թեհրան ժամանումը պիտի տեղի ունեցած լինի նայն տարուայ երկրորդ կիսին:

Մի ուրիշ պարսիկ հեղինակ՝ Միրզա Մուհամմադ Հասան խան Սա-նիյ-էդ-Դօվլէն, աւելի հանրածանօթ իր հետագայ էթէմաղ-էս-Սալթանէ ախտոքով, իր Մէրաթ-օլ-Բուրդանէ Նասէրի տեղադրական երկասիրութեան մէջ, հրատարակուած 1294 (1877) թուին, 1217 թուի դէպքերի մակ թերեւս Նասէր-օթ-Թավաթիին հետեւելով, այսպէս է նկարագրում Միր Դաւթի առաքելութիւնը. «Այս տարուայ մէջ Իսմայիլ բէգ Բայաթ Ղօլամը, որ Վահաբիների կողմից կառարուած ջարդի քննութեան համար Բաղդադ էր գնացել, տեղի վաճառականներից մէկի հետ Բաղդադում տեսակցութիւն է ունենում: Նա պնդում է, թէ ինքը Ֆրանսիայի կառավարութեան կողմից բանագնաց է ուղարկուել Պարսկաստան և Իսմայիլ բէգի հետ Թեհրան է գալիս: Նա մի նամակ ունէր Ֆրանսերէն լեզուով և գրութեամբ, բայց

մէջ, տեղ են դրել մի շարք բացայայտ անճշգրտութիւններ, որոնք կարօտ են փաստացի ուղղումների:

Ներկայ յօդուածը մի փոքր է մեր հնարաւորութեան սահմաններում ի մի հաւաքելու նրա մասին ցրուած նիւթերից ամէնից կարեւորները, նոր ուսումնասիրութիւնների խթան հանդիսանալու նպատակով: Մասնաւոր աւշադրութիւն ենք դարձրել պարսկական աղբիւրների վրայ, որոնք ճարգ չեն օգտագործուել հայ բանասիրութեան կողմից:

Միւր Դաւիթն առաջին անգամ երևում է Թեհրանում, Հիջրէթի 1217 (Փրկչական 1802) թուականին: Նրա ժամանման մասին մինչև հի-



ՄԻՐ ԴԱՎԻԹ ՇԱՀՆԱԶԱՐԵԱՆ

մա ժամանակակից ոչ մի յիշատակութեան չենք հանդիպել, ռակայն պարսից Ղաջարների հարստութեան պատմութեանը նուիրուած գլխաւոր աղբիւրները, որոնք մեծ մասամբ ժամանակագրական բնոյթ ունեն, անդրադառնում են այդ առաքելութեանը:

Միւրզա Մուհամմադ Թաղի Լեւան-օլ-Մօլը Սէփէհըն իւր Նասսիխ-օր-Թաւաիխ կոչուած ընդարձակ պատմութեան Ղաջարներին վերաբերող մասի առաջին հատորում, հրատարակուած Հիջրէթի 1274 (1857—58) թուին, այսպէս է գրում. «Քարբալայի բնակիչների կոտորածից յետոյ, ինչպէս արդէն յիշուել է, Իսմայիլ բէգ Բայաթը կարգուում է Բազդադի դեսպան: Այդ ժամանակ հայ վաճառականներից մէկը, Դաւիթ ա-

նունով, որ Ֆրանսիայի հետ առևտրով էր զբաղուած, նրա մօտ է գնում և նրան մի քանի ֆրանսերէն գրութիւններ ցոյց տալով՝ իրեն ներկայացնում է որպէս այդ պետութեան դեսպան և Իսմայիլ բէգի ուղեկցութեամբ գալիս է Թեհրան: (Սակայն) Պարսից պետական շրջանակները նրա խօսքերին վստահութիւն չեն ընծայում և նրա գրերն էլ կեղծիք են համարում (Բեթա'բէ ու րա'բէ ֆեզբ փանդա'սանդ):»²)

Լեւան-օլ-Մօլըի ժամանակակից Ռէզա Ղուլի խան Հէգայեաթը Ռու-

ՄԻՐ ԴԱԻԻԹ ՄԵԼԻՔ ԾԱՅՆԱԶԱՐԵԱՆ

(ԱՐՏԱՏՊՈՒԱԾ «ՐԱՅՖԻ» 1969 թ. ՏԱՐԵԳՐՔԻՑ)

Գրեց՝ ԶԱՆԻ Գ. ՀԱՆԱՆԵԱՆ

Տառնեկներորդ դարի առաջին կիսին, պատերազմական զանազան զործողութիւններին զուգընթաց, Պարսկաստանը դարձաւ դիւանագիտական մի ընդարձակ մրցադաշտ, ուր ժամանակի մեծ պետութիւնները՝ Անգլիան, Ֆրանսիան և Ռուսաստանը, ասպարէզ իջան քաղաքական, տնտեսական և ռազմավարական գերակայութիւն ձեռք բերելու նպատակով։ Յիշուի, դարազրիսին Պարսկաստանն ինքն իր կերթին դաշնակիցներ էր որոնում կառեցնելու համար այն վտանգը, որ սպառնում էր իրեն «չ-սիսից» Ռուսաստանի ծաւալողական քաղաքականութեան կեռահանքով։ Իրենի այս կացութեան մէջ Թեհրան է հասնում Գեղարքունեաց Մելիք Շահնազարեանների տոհմից Միր Դաւիթ Ծառուհեանը, որպէս Ֆրանսիայի Առաջին Հիւպատոս Նապոլէոնի պաշտօնական բանագնաց, Ֆրանս-Իրանական մերձեցման համար յարմար հող պատրաստելու յատուկ առաքելութեամբ։

Միր Դաւիթ Մելիք Շահնազարեանը մէկն էր հայազգի այն բանագնացներից և դեսպաններից, որոնք վաղ ժամանակներից ունեւորեցին ինչպէս գրեթէ մեր օրերը, նշանակալից դեր են խաղացել պարսից դիւանագիտութեան մէջ, թէ՛ քաղաքական ե՛ւ թէ տնտեսական ասպարէզներում։

Դժբախտաբար, Միր Դաւիթ կեանքը շատ քիչ է ուսումնասիրուել և նրա զործունէութեան վերաբերեալ տեղեկութիւնները մեծ մասամբ ջրուած են զանազան ինչպէս հրատարակութիւններում, կամ թէ դեռևս մնում են թաղուած դիւանագիտական արխիւներում։ Բացառապէս նրան նուիրուած մեզ ծանօթ միակ աշխատութիւնը համեմատաբար մի կարճ յօդուած է պրոֆ. Կարապետ Թումայեանի ստորագրութեամբ, տպագրուած Լոնդոնում անգլիերէն լեզուով հրատարակուող «Արարատ» ամսագրի 1917 թուի Մայիսի համարում։ «Մի հալ դիւանագէտ Նապոլէոնի ծառայութեան մէջ հարիւր տարի առաջ» խորագրով!։ Սակայն, նայնիսկ այդ կարճ յօդուածի

تقدیم :

به دو ملت برادر ایران و ارمن

غوکاس کاراپتیان - مکناس^۱

۱ - مکناس EAESMKN نام نجیب‌زاده‌ای است که در روم‌باستان
میزبست و سه ادب و دانش عشق می‌ورزید . او ثروت بیکران خود را
درواه آشامه علم و ادب بکار می‌برد، و از ادبا و دانشمندان حمایت می‌کرد.
شهرت مکناس پس از مرگش تابداً نجا رسید که هر کس در چنین راهی گام
می‌نهاد ، وی را مکناس می‌خواندند و بزرگش می‌داشتند .
غوکاس کاراپتیان نیز با چنین انگیزه‌ای به چاپ و نشر کتب ادبی و
تاریخی دست زده است و هیچ‌گونه چشم‌داشت انتقامی از اینکار ندارد

Մ Ի Բ Դ Ա Ի Ի Թ
ՄԵԼԻՔ ՇԱՀՆԱԶԱՐԵԱՆ

ՀԱՅ ԴԻԻԱՆԱԳԷՏ ՆԱԳՈՒԼՅՈՆԻ ԵՒ ՖԱԹՀ-ԱԼԻ ՇԱՀԻ
ԾԱՌԱՅՈՒԹԵԱՆ ՄԷՋ

Զ. Գ. ՀԱՂԱՍԵՍԻ